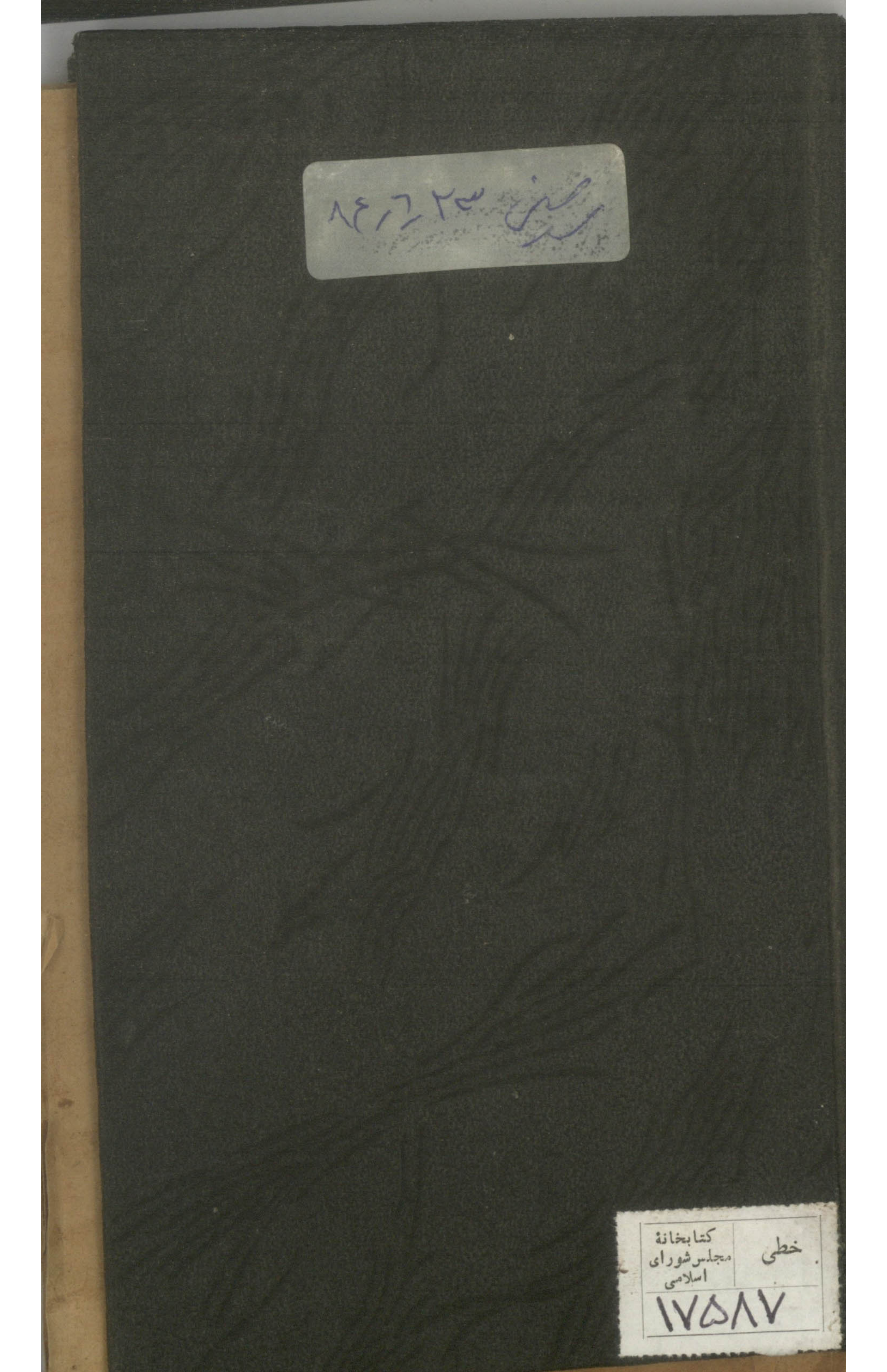

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۵۸۷



انوار حکمت

۱۷۵۹۷
۲۰۸۷۵۲

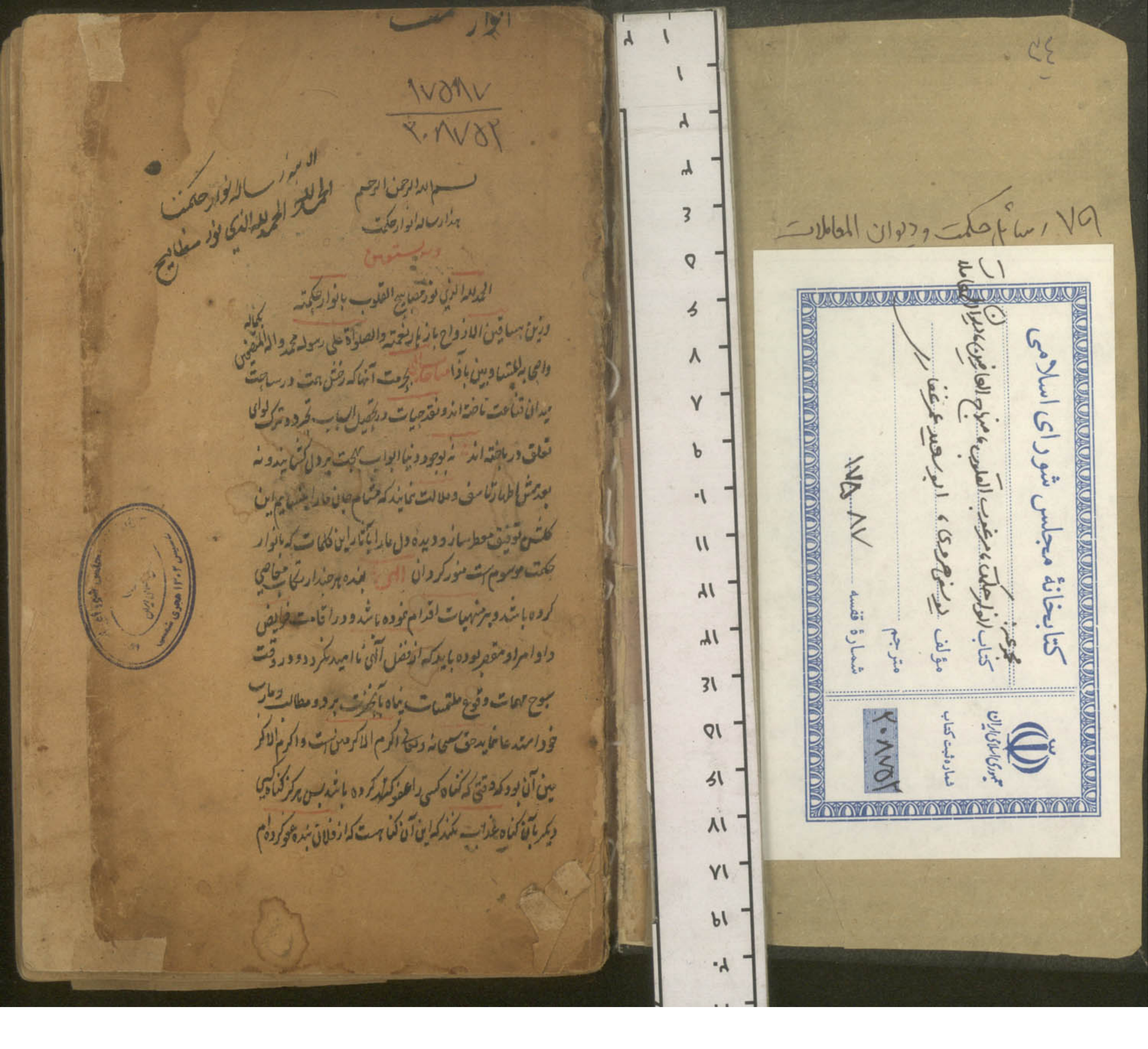
بسم الله الرحمن الرحیم

هذا رساله انوار حکمت

وبه نستعین

الحمد لله الذی نوّر مصابیح القلوب بانوار حکمته
وزیّن بساتین الارواح بازهار نعمته والصلوة علی رسوله محمد وآله المصطفین بکماله
واصحابه المشتاقین بأداء اما بعد بدرستی آنها که رخش همت در ساحت
میدان قناعت تاخته اند و نقد حیات در تحصیل الباب تجرد و ترک لوای
تعلق در باخته اند نه بوجود دنیا ابواب بهجت بر دل گشایند و نه
بعدم آن اظهار تأسف و ملالت نمایند که مشام جان ما را نسیم این
گلشن توفیق معطر سازد و دیدهٔ دل ما را بآثار این کلمات که بانوار
حکمت موسوم است منور گردان الهی بنده هر چند ارتکاب معاصی
کرده باشد و بر منهیات اقدام نموده باشد و در اقامت فرایض
و اوامر او مقصر بوده باید که از فضل الهی نا امید نگردد و در وقت
سنوح مهمات و وقوع ملتمسات پناه بآنحضرت برد و مطالب و مآرب
خود از آن حضرت خواهد که حق سبحانه و تعالی اکرم الاکرمین است و اکرم الاکرمین
آن بود که وقتی که گناه کسی را عفو کند که کرده باشد پس هرگز گناه کسی

الی نور رساله انوار حکمت
الحمد لله الذی نوّر مصابیح



انوار حکمت

الحمد لله الذی نور مصابیح — رساله انوار حکمت

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا رساله انوار حکمت

الحمد لله الذی نور مصابیح القلوب بانوار حکمته

وزین بساتین الارواح بازهار نعمته والصلوة علی رسوله محمد واله المصطفین

واصحابه المستنادین باذا اما بعد بدانکه آنهاکه رخش همت در ساحت

میدان قناعت تاخته اند و نقد حیات در تحصیل الباب تجرد و ترک لوای

تعلق در باخته اند نه بوجود دنیا الواب بهجت بر دل گشایند و نه

بعدمش اظهار تاسف و ملالت نمایند که مشام جانرا بشمایم این

گلشن توفیق معطر سازد و دیده دل عابد ا بانوار این کلمات که بانوار

حکمت موسوم است منور گردان الهی بنده هر چند ارتکاب معاصی

کرده باشد و بر منهیات اقدام نموده باشد و در اقامت فرایض

و اوامر او مقصر بوده باید که از فضل الهی نا امید نگردد و در وقت

سنوح مهمات وقوع ملتمسات پناه بآنحضرت برد و مطالب و مآرب

خود را از آنحضرت خواهد چه حق سبحانه و تعالی اکرم الاکرمین است و اکرم الاکرم

مین آن بود که دیتی که گناه کسی را عفو کرده باشد پس هرگز گناه کسی

دیگر با آن گناه عذاب نکند که این آن گناه هست که از فلان بنده عفو کرده ام



رساله انوار حکمت
الحمد لله الذی نور مصابیح

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا رساله انوار حکمت

وبه نستعین

الحمد لله الذی نور مصابیح القلوب بانوار حکمته
وزین بساتین الارواح بازهار نعمته والصلوة علی رسوله محمد واله المصطفین بکماله
واجبه المتشابه وبین باذا ... بحرمت آنهاکه رخش همت در ساحت
میدان قناعت تاخته اند ونقد حیات در تحصیل الباب تجرده ترک لوای
تعلق در باخته اند نه بوجود دنیا ابواب بهجت بر دل گشایند و نه
بعدمش اظهار تاسف وملالت نمایند که مشام جان ما را بشمایم این
گلشن توفیق معطر سازد و دیده دل ما را بانوار این کلمات که بانوار
حکمت موسوم است منور گرداند الهی بنده هر چند ارتکاب معاصی
کرده باشد و بر منهیات اقدام نموده باشد و در اقامت فرایض
و اوامر او مقصر بوده باید که از فضل الهی ناامید نگردد و در وقت
هجوم مهمات و وقوع ملتمسات پناه با آنحضرت برد و مطالب و مآرب
خود را مسئلت نماید حق سبحانه و تعالی اکرم الاکرمین است و اکرم الاکرم
چنین آن بود که وقتی که گناه کسی را عفو کرده باشد پس هرگز گناه کسی
دیگر با آن گناه بخداب نکند که این آن گناه است که از فلان بنده عفو کرده ام

مقاله حق خدای را که وارثا حق تو را در حفظ حمایت خود دارد و در
زمان سهولت و آسانی خود را آشنای او کن تا در وقت شدت
و دشواری ترا دست گیرد و چون ترا حاجتی افتد روی نیاز جز بدرگاه
او مکن و استعانت جز از وی مخواه و یقین دان که اگر خلق عالم در صدد
آن شوند که نفعی که مقدر نا شده بتو رسانند و اگر خواهند که مضرتی که قضا
بران سبقت نگرفته باشد بتو لاحق گردانند در وسع ایشان نباشد
مقاله رهانیدن مرغ لاهوتی که محبوس قفس ناسوتی است بی تاثیر
جذبه که وابسته بمتابعت مصطفوی است میسر نگردد و فعلیک بالمتابعة
صلی الله علیه وسلم مقاله سالک آنست که روی براه حق آورد
و کتاب خدای را عز و جل بدست راست گیرد و سنت رسول
صلی الله علیه وسلم بدست چپ و در میان این هر دو روشنائی راه
طی کند و سالک را از چهار چیز چاره نباشد علمی که رایض وی
باشد نادی را راست و ملایم سازد ذکری که مونس وی باشد
تا در تنهای وحشت نگیرد و ورعی که باز دارنده وی بود تا بهر
ناشایست نگردد و نفسی که بر مرکب وی باشد تا از همراهان باز نماند
سالک باید که چهار موت را بر خود بگیرد موت تا بمرتبه فقر برسد
موت ابیض که گرسنگی است موت اسود که صبر کردن بر ایذای مردم است

وموت

و موت احمر که مخالفت نفس است و موت اخضر که از پوشش نو کهنه مرقعات
کردن است مقاله مادام که سالک در وقت تجلی صورت ادراک
کند آن تجلی تجلی صورتی باشد حق جل و علا از آن صورت منزه باید
داشت اما تجلی او را در آن صورت باید دانست چنانکه موسی علیه السلام
از درخت شنید که انی انا الله آن درخت خدا نبود اما تجلی او بود که
در صورت درخت نمود مقاله چون ملک و ملوک بر سالک نیست
شده شود فنا بود و چون هستی سالک نیز نیست شده شود فنای فنا
باشد مقاله فنا عبارت از نهایت سیر الی الله است و بقا
کنایت از بدایت سیر فی الله که سیر الی الله است وقتی منتهی گردد که بادیه
را بقدم فنای مطلق که فنای صفات و فنای ذات است وجود وی
و ذات مطلق از لوث حدثان ارزانی فرمایند تا با آن در عالم اتصاف
باوصاف الهی و اخلاق ربانی در ترقی توانند بود مقاله پیر کامل
آنست که متابعت رسول صلی الله علیه وسلم لازم داشته باشد
و بایست خود را باتمام نیست گردانیده آینه شده باشد که در او او
صاف و اخلاق نبوی در وی هیچ نباشد و مرید صادق آنکه بتمامی
نقش ارادت و آینه خود را سوخته باشد و بصیرت دل در آینه
پیر جمال مراد دیده باشد علامت مرید قبول یافته آنست که با مردم

بیگانه صحبت نتوانند داشت و اگر صحبت بیگانه افتد ضمان نماید که مرغ
در قفس و اسیر در زندان مقاله ملامتی نه آن بود که به هیچ معنی شریعت
کاری کند که او را ملامت کنند ملامتی آن بود که در کار حق سبحانه
وتعالی از خلق باک ندارد مقاله زاهدی آنست که از دنیا اعراض
کنی و بقسمت رضا دهی و سخن جز بمقدار عمل خویش نگوی مقاله
زهد نه بمقدار عدم تجمل و مال است بل فراغی دل از مادون الله
است فقیر را دنیا دست را با کمال فاقه زاهد نگویند و سلیمان را
علیه السلام با این همه دستگاه زاهد خوانند فقر آنست که خاموشی او
بفکر باشد و سخن گفتن بذکر بهترین قولها ذکر است و بهترین فعلها
نماز مقاله راحت هر سه چیز است ذکر سبحان تلاوت قرآن و
زیارت اخوان مقاله ذکر باتفاق علما در نفس آخر گفتن و تلقین
کردن جایز است و درویش را هر نفس نفس آخر است هر سخن که از ذکر
خالیست لغو است و هر خاموشی که از فکر خالیست سهو مقاله درویشی
آنست که چیز طلب نکنی و چون بتو آرند منع نکنی و چون بستانی جمع نکنی
مقاله درویش باید که بضرورت وقت قناعت کند و طلب
زیادت نباشد که بران رزق اندک عمل اندک را پاک گردانند
مقاله تصوف آنست که آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی

و از آن

و از الله متوجه گردد تجلی اخلاص آنست که عمل صالح کنی از خدای ثواب
نه طلبی و نخواهی که ترا بآن یاد کنند و از برای آن ترا بزرگ گردانند
فتوت آنست که برادران خود را معذور داری و در زلتی که از ا
یشان واقع شود ضمان معامله کنی که از ایشان عذر نباید خواست
مقاله تجرید آنست که دل خود را از غفلت مجرد کنی و نفس خود را
از هوا و زبان خود را از لغو مقاله جوانمرد آنست که مستحق رنجا
نیدن را نرنجاند و آزاده آنکه از رنجانیدن کسی نرنجد مقاله
سعادت خلاص است از خود بیافت حق سبحانه وتعالی و شقاوت
بخود در ماندن و از حق باز ماندن مقاله بدبخت کسی است که ویرا
علم دهند و عمل ندهند و توفیق علم دهند و اخلاص ندهند و صحبت
نیکان راه دهند و قبول ندهند مقاله غیبت از خود و حضور با حق
بقدر مرتبهٔ عشق و محبت است هر که را عشق و محبت بیشتر غیبت
از خود و حضور با حق بیشتر حقیقت وحدت آنست که نشود
بغیر حق سبحانه وتعالی نماند و حقیقت معرفت آنکه از حق بحق برد
نه از دلیل و حقیقت محبت آنکه بوفا نیفزاید و بجفا نکاهد اگر
درویشی و توانگری قصد عالم عشق بکنند و از روی تمثیل در دست
توانگر چراغ افروخته بود و در دست درویش هیزم نیم سوخته

ور دهر کسی که زر ندارد   مرغیست که بال و پر ندارد
سرگشته بود ز نادانی دهر   اهل کس بجهد هنر ندارد

نسیمی که از آن عالم بوزد چراغ افروخته توانگران را بنشاند و هیزم نیم
سوخته درویش را برافروزد مقاله صوفی زمینیست هر نیک و
بد قدم بروی نهد و ابریست که همه کس را سایه کند و بارانیست
که همه کس را آب دهد عارف آهنیست که وی را معروف دوی
فارغ گرداند از آنکه بخشم رد یا قبول خلق نکرد مقاله صوفی وقت
رسمی چون باران تابستان است که نه بهار را استفاده دهد و نه تشنه
را سیراب کند قرب نزدیک عارفان بعد است و قرب نگویند
تا مسافت نبود تا مسافت بود دو که نه یکجایی بود دو و
کانه یکی بود مقاله کیفیت وجد صوفیان بعبارت راست
نیاید که آن سر حق است و هر عبارت که بنده در آن تصرف
تواند کرد سر حق نباشد مقاله همت مردان دار که بهنگام رسیدی
که نه اندوه بود نه شادی لَیْسَ عِنْدَ رَبِّکُمْ صَبَاحٌ وَمَسَاءٌ
اندوه و شادی صفت تست هر چه صفت تست محدث است
و محدث را بقدیم راه نیست حلاوت و شرک برابر است
تا از خود نه بیندی وحشت نیاید لذت نیابی و بیند
از خود شرکت است مقاله خدای بین باشی و اگر خدای
بینی نه باشی خود بین هرگز مباش زیرا که چون خود بین نه باشی خدای

بین باشی مقاله اگر ترا اختیار دهند که خواهی بمسجد رو و خواهی
در بهشت باید که تو در مسجد روی نه در بهشت چرا که بهشت خانه
تست و مسجد خانه اوست مردم سه گروهند اولیا که باطن ایشان
بهترست از ظاهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان برابرست و
جهال که ظاهر ایشان بهترست از باطن ایشان مقاله هر که صفت
جبر بر صفت جبر اختیار کند بدرجه مردان رسد و درویشی را بر
توانگری و گرسنگی را بر سیری و فقر و تنگی را بر زبر دستی و ذلت
را بر عزت و تواضع را بر کبر و غم را بر شادی و مرگ را بر زنده
گی مقاله صاحب بصیرت کسی است که پیوسته مراقب احوال و اقوال
و محاسب اقوال و احوال و افعال خود باشد و معاشرت با ابنای
روزگار و معاملت بحرمت برود و کار بر وجهی کند که در دنیا
موجب ملامت و در عقبی سبب عقوبت نگردد بهترین مردم
کسی است که بعبادت پیش دستی نماید و بخلق خدای نفع رساند
و بکس بدی نکند و از کس چشم نیکی ندارد مقاله و داناترین مردم
آنرا گویند آنکه وی از خدای غافل نگردد و مرگ با خود نزدیک
داند و نیکی که در حق مردم کرده باشد و بدی که مردم در حق او
کرده باشند فراموش کند بجای او نیکی کند و هر که از تو قطع کند

ای هدهد صبا بسبا میفرستمت
بنگر که از کجا بکجا میفرستمت

باو پیوندی و هرکه خط نومیدی در تو کشد در دایره اصطناعش در آی
مقاله انسان سه جز دست دل و زبان و جوارح دل از برای
توحید است و زبان از برای شهادت و جوارح از برای عبادت
مقاله حق سبحانه و تعالی سه گروه را دشمن دارد و پیر فاسق را دشمن
تر بخیل را دشمن دارد و توانگر بخیل را دشمن تر متکبر را دشمن دارد
و درویش متکبر را دشمن تر مقاله سه فرقه را دوست دارد و سه
فرقه را دوست تر پارسایان را دوست دارد و جوانان پارسا
را دوست تر فقیران را دوست دارد و فقیران جوان مرد آنرا
دوست تر متواضع آنرا دوست دارد و بزرگان متواضع را دوست
تر حق سبحانه و تعالی چون خواهد که بعضی از دوستان خود را در تحت
قباب عزت از نظر اغیار محجوب گرداند ظاهر ایشانرا بلباس غنا
بپوشاند تا اهل ظاهر ایشان را از اغنیای دنیا پندارند و جمال
حال ایشانرا از نظر نامحرمان پوشیده ماند و دوستی آنکه با تو انعام
نکند زیادت باید از دوستی که با تو انعام کند و ترا از حق بخود
خواند و آنکه با تو انعام نکند ترا از خود بحق فرستد مقاله دوست
مخلص آنست که در مصاحبت ملالت ننماید و در مفارقت فرا
موش کار نباشد و محبت و راحت متغیر نگردد و در حضور و غیبت

متبدل نشود

فاسق دشمن را

متبدل نشود دوست مشفق آنست که چون ترا بیند که از طریق بگردد
و منهج صواب دور افتاده بحرف گشته و قدم در شارع طغیان و جادهٔ
عصیان نهاده در ارشاد و هدایت تو سعی نماید و بقدر مقدور
در اعانت تو اهتمام واجب داند مقاله اگر خواهی که محبت
و عداوت خود را از دل کسی بدانی به بین که در دل تو محبت اوست
یا عداوت او و از انجا استدلال کن مقاله هرکه دوست بی
عیب جوید دوستش کم و هرکه با دوست بهر عطائی خطاب کند
دشمن او را بسیار بود و هرکه از دوستان چشم آن دارد که در
تحصیل فواید او را بر نفس خود مقدم دارد پیوسته رنجور باشد
مقاله چون دوست خود را مصاحب دشمن بینی باید که بر دلت
گران نرسد اگرچه محل اعتماد دست نگذارد که از وی بتو مضرتی
رسد و اگر در مقام خیانت است خود این چنین دوست را
بدشمن ارزانی دار سخن در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست
گردند شرمسار نگردی و سری که داری با دوست در میان منه
تواند بود که یکبار دشمن گردد و هر بدی که توانی بدشمن مرسان
چه احتمال دارد که وقتی دوست گردد مقاله یاری و دوستی
با یاران موافق کن و دوستان صادق کن که دوستی دوستان

مقاله هرکه دوست بی عیب جوید
دوستش کم و هرکه با دوست
بهر عطائی خطاب کند دشمنی

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنین نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

که کاسه لیسان یاران پیاله و نواله را بقای نبود مقاله در دوستی
چندان مبالغه مکن که بسرحد شفقت رسد و در دشمنی چندان غلو منمای
که بافساد و اتلاف کرانه دشمن مخالفت فرا گیرد و دوست سه گروهند
هست دوست و دوست دوست و دشمن دشمن و دشمنان نیز
سه فرقه‌اند دشمن است و دشمن دوست و دوست دشمن و دوست
بجای دشمنی گردد و دشمن باحسان و مروت دوست شود اگر قوت
آن نداری که دشمن را ببذل و احسان در دایره دوستان د
راری باید که دوستان را بفعلهای زشت در شمار دشمنان
نیاری مقاله چون ترا با کسی اندیشه دوستی افتد اول نقد اخلاق
او را در زمان غضب بر محک اعتبار زن اگر خالص بیرون آمد
با وی دوستی کن والا او را محل اسرار خود مگردان مقاله با هر که ترا
اتفاق مجالست و مصاحبت نیفتاده باشد عقد دوستی مبند که
ناآزموده را دوست نتوان گرفت بدترین خلق کسی است که
مردم را دشمن گیرد و مردم او را دشمن دارد ایذای مردم روا
دارد و از خطا درنگذرد و عذر نه پذیرد مقاله عاقل‌ترین مردم
کسی است که چون دوست شایسته بدست آرد بعدم رعایت حقوق
اخوت و رسوم صداقت او را از خود متنفر نگرداند هر که از اجانب

نی

جنس مدارا کند از دوست و دشمن ایمن گردد و هر که در اخلاق
و صفات با دوستان موافق نماید از مخالفت ایشان در امان
باشد مقاله دوست صادق آنست که چون بر عیب تو اطلاع
یابد در اظهار آن نکوشد و چون بر هنر تو واقف گردد یکی را بده باز نماید
و چون درباره تو احسان کند در دل نگاه دارد و چون از تو بوی نفع
رسد فراموش نکند و چون از تو خطای بیند بر تو نگیرد و چون عذر
گوید قبول کند مقاله هر دوستی که بنا بر غرض دنیوی باشد بکمتر سببی
بدشمنی مبدل گردد و هر دوستی که از برای خدای تعالی باشد غرض دنیوی
آنرا زیان نتواند آورد مقاله جرأت اهل شجاعت در روز جنگ
توان شناخت و دیانت ارباب امانت در وقت داد و ستد و مهر
و وفای زن و فرزند در ایام فاقه و تنگدستی و صدق دوستان
در نکبت و مشقت مقاله عاقل باید که از عداوت احتراز کند
هرچند که قوت و شوکت او زیاده از دشمن باشد صاحبان
تریاق را بر تناول زهر آرزوی نیست مقاله بر دشمن اعتبار نباید
کرد اگرچه دعوی مودت کند و بقول او فریفته نباید شد اگرچه در
اظهار اسباب محبت مبالغه نماید چه اگر آب از مجاورت آتش
طبیعت برو رود سردی باز نگذارد و چندان حرارت و گرمی

او بر ما غالب گردد که به طبیعت آتش نزدیک شود چون بر آتش دست
یابد روشن بکند مقاله مریض راحت کامل پدید نیاید از طعام
لذت نیابد و عاشق تا بدولت وصال نرسد آرام نگیرد و مرد
تا از دشمن ایمن نگردد نفس با آسایش نزند مقاله دشمن چون
از حیلتی در ماند سلسلهٔ دوستی بجنباند و در صورتی دوستی کار
ها کند که هیچ دشمن نتواند مقاله خردمند کسی است که اگر همه عالم در
خصومت او بر خیزند او را با هیچ کس خصومت نباشد و دوستی با لئیم
حاسد خبیث مفسد مکن که اگر چه مردی دوست نباید هر مرد
دوستی را نشاید مقاله هر که تلخ گوی و ترش روی و زشت خوی
بود همه کس او را دشمن گیرند و هر که دروغ بگوید و وعده خلاف کند
و مردم را بیازارد و همه کس او را دوست ندارند و دوست خود
را در غیبت چنان یاد کن که دوست داری که ترا غائبانه یاد کنند احمق
و احمق و دروغ گوی را قابل دوستی نباید شناخت و دوست اگر
هزار باشد کم است بعضی بمنزلهٔ غذا اند که از ایشان چاره نباشد
و بعضی بمنزلهٔ دوا که احیانا احتیاج افتد مقاله مرد باید که در
زمانی که با دوستان حق سبحانه و تعالی صحبت دارد واقف حال خود باشد
در زمانه صحبت را با زمان گذشته موازنه کند اگر تفاوت یابد

[illegible]

او را غنیمت داند مقاله اگر دست از دنیا باز نداری باید که روی
دل بدوست دنیا بر نیاوری که حق سبحانه و تعالی از دست تو چندان
ترک دنیا نخواهد که از دل تو ترک دوستی دنیا مقاله بد دوست صالح
آمیز و از دوست فاجر بگریز که دوست فاجر ترا بصفتهای ذمیمه
دلالت کند و دوست صالح بصفتهای حمیده مقاله هر چیز را ثمرهٔ
ایست ثمرهٔ حلم رفعت است و ثمرهٔ قناعت راحت و ثمرهٔ توا
ضع محبت عارف چون حلاوت در میان شیر نهد و چون حلیه مشاهده کند
اقامت نهد در آنجا ملامت بر کنار است و اینجا حلاوت در میان
مقاله هرگاه که دولت روی نهد شهوت او خدمت عقل کند
و چون بگشتن فرو گیرد عقل او مسخر شهوت گردد مقاله دوستی نتواند
کرد مگر متواضع و بمراد نتوان رسید مگر بصبر و پادشاهی نتوان کرد
مگر بعدل مقاله چون بینی که در سپاه دشمن تفرقه افتاد تو جمع باش
و چون بینی که جمعیت دارند از پریشانی اندیشه کن مقاله
دو کس دشمن ملک و دین اند پادشاه بی حلم و زاهد بی علم
بر دوستی پادشاهان و خوش آوازی طفلان اعتمادی نباید کرد
که آن بخیال مبدل گردد و این بجوانی مقاله سه کس را از سه چیز
چاره نباشد پادشاه را از سپاه دست و وزیر را از امانت

ورعیت را از اطاعت مقاله سه چیز را چندان بقای نباشد
علم بی بحث مال بی تجارت ملک بی سیاست مقاله چهار چیز
چهار چیز آورد شکر افزونی نعمت خاموشی سلامت سخاوت مهتری
سیاست ایمنی مقاله چهار چیز پادشاهی را زیان دارد خندیدن
بروی کهتران صحبت داشتن با خوردان مشورت کردن با زنان رضا
دادن بفساد مفسدان مقاله پادشاهی باید که نشست کسی را تربیت
کند که بجز درد راه دهد وزیر دانا دبیر راست قلم وشاعر خوش
گوی ومنجم پاک اعتقاد وندیم جامع وطبیب حاذق مقاله
بهترین صفات پادشاهان سخاوت وشجاعت وعدالت است
وبدترین خصال جور وظلم وبخل مقاله سه چیز را از سه چیز نتوان یافت
نجات از جر بهتر از سخاوت وظفر از عدل مقاله فساد سه
طایفه از سه چیز است فساد سلاطین از ظلم وفساد علما از طمع
وفساد فقرا از ریا مقاله سلاطین باید که نفس پرور را بر حرم
دم مسلط نگردانند که از نفس هنر نیاید ولی هنر سروری را شاید
مقاله هر که در حلم کوشید مهتر شد وهر که رایت پیشه کرد دفع
القدر گشت وهر که زبان از کذب نگاهداشت صفت صدق
باو ارزانی داشتند وهر که از قرین بد اجتناب نمود به صحبت نیکان

معززه

نشین راه دهند مقاله سه چیز را نگاه دار تا سه چیز را به باد ندهی
دهن را نگاه دار تا نماز را به باد ندهی چشم را نگاه دار تا دل
را به باد ندهی زبان را نگاه دار تا سر را به باد ندهی مقاله
عافیت بر سه قسمست عافیت دین وعافیت مال وعافیت تن
عافیت دین در اجتناب نمودن از هوای نفس وپاک داشتن سینه
از حسد وعافیت مال در قضای حقوق ورعایت اهل حاجت
وعافیت تن در قلت طعام وکم کردن جماع مقاله چهار چیز
پشت مرد را بشکند دشمن بسیار ووام بی شمار وعیال بر قطار
وجفت ناسازگار مقاله مرد انرا الجنج اعتبار دیگر نه بجنجال
وزن انرا الجنج شفقت به بین نه بجنج شهوت مقاله مردم خوش خوی
همیشه خوشحال باشند چه در خواب چه در بیداری زیرا که هر چه
در گفتار وکردار بود در خواب همان در خیال بود مقاله
چهار چیز دلیل بزرگیست علم را عزیز داشتن وبد را به نکویی دفع
کردن خشم را فرو خوردن وجواب با صواب دادن مقاله
چهار چیز دلیل نادانیست با داناتر از خود مجادله کردن وبر نا آ
زموده اعتماد کردن واز مکر زنان ایمن بودن وبا کودکان
صحبت داشتن مقاله هر که عذر گوید ونه پذیرد چون آب

آموزند دنیا موزد چوانست و هر که عذر گوید نه پذیرد و شفقت
خردمند را بر دو کس حیف آید قابلی که کسب کمال نکند و ناقابلی
که کسب کمال کند حرمی قابل باشی و ناقابل را تربیت مکن که قابل
را ضایع گذاشتن ظلمست و ناقابل را تربیت کردن جهل
مقاله اگر ابواب فتوحات دنیا بر تو گشاده شود دایمی مباش
که از راه صدق راست منحرف شوی و اگر درهای محنت دنیاوی
بر تو مفتوح شود دلخوش دار که در طریق اولیا قدم نهادی چون ترا
از حوادث دنیا محنت و مشقت پیش آید باید که تو نیکی
و بحق باز گردی که هر که بتادیب راه صواب نگیرد بتعذیب عقبی
گرفتار آید مقاله تا دل را از محنت دینی و عقبی پاک نسازی
محل محبت مولا نگردد که تخم در زمین کاشته بکارند و نقش بر کاغذ
نکاشته نگارند مقاله راحت دنیا چون روشنائی برق بی
ثباتست و محنتش چون تاریکی ابر بیگانه نه بپاید نعمتش الفت باید
گرفت و نه از شدايد المتش اندوه باید خورد مقاله مثل اهل
در دنیا چون سواریست که در وقت گرمای تابستان در سایه
درخت نزول کند و بعد از ساعتی آن درخت را بگذارد
و بگذرد مقاله عجب از کسانی که میدانند آخرت را که نه از دنیاست

ودني

دین را به دنیا میفروشند و یقین دانند که حق سبحانه و تعالی ضامن رزق
بنده است و اعتماد بر کسب و کاری میکنند و میگویند که از حرکت حادثه
و غافل و ایمنی می زیند مقاله مال محبوب خلایق است نزد هر کس که
باشد تعظیمش کنند و چون از دست برود تعظیمش نکنند مقاله
مالی که داری صرف خود کن و از آن نفع بردار که مال از بهر آ
سایش عمر است نه عمر از بهر جمع کردن مال مقاله عجب از کسی که
خانه بنا کند و آنرا بانواع تکلیف بیاراید و بحسرت گذارد
و عجب تر از کسی که بجای کسی بنشیند و غفلت ورزد و از تقلب احوال
که به دیده خود مشاهده کرده عبرت نگیرد مقاله درویش باید که گرفتار
دنیا را سرزنش نکند و با ایشان برحمت و شفقت باشد و ایشان را
دعای خیر کند تا حق سبحانه و تعالی ایشانرا اصلاح دهد از آنکه درخند
خواهی که مردم را نصیحت کنی اول نفس خود را نصیحت کن اگر در قید
تسلیم آید در نصیحت دیگران شروع کن والا از خدا شرم دار مقاله
ناصح مشفق آنست که خود را و مردم را بخیر و صلاح ترغیب نماید چون
نمک که گوشت را بصلاح آرد و نه آنکه بشر و فساد تحریص کند چون مگس که
گوشت را تباه کند از بدان بگریز و با نیکان آمیز که اگر تنها باشی با شیطان
باشی و اگر با بدان باشی از ایشان باشی مقاله مجالست با عاقل کن

واز جاهل اجتناب نمای که مجالست عاقل با قلت حیثیت به از صحبت
نادان با وسعت معاشی مقاله دو کس رنج بیهوده برند و اندوه
بی فایده خورند یکی آنکه مال جمع کند و نخورد و دیگر آنکه علم آموزد و عمل
نکند مقاله عالم باید که بعمل کوشد نه آنکه علم را وسیله دنیا سازد
که علم از بهر دین پروردنست نه از بهر دنیا خوردن عالم را نشاید که
سفاهت را بحلم از عالی درگذراند که هر دو طرف را زیان دارد
زد هیبت آن کم شود و جهل آن مستحکم مقاله عالم را عار اشناسد
که هرگز بصفت علم موصوف بود اگر مریدی ارادت بیش آرد که
مریدی ارادت عاشق بی زر است و اگر سالکی معرفت حاصل کن
که رونده بی معرفت مرغ بی پر است و اگر عالمی بعمل کوشش کم عالم
بیشتر درخت بی برست مقاله عالم باید که داند که دلیل وجود
هم وجود اوست و برهان شهود هم شهود اوست مقاله علم
زیور است و سبب جمال همچنانکه زیور صاحب جمال را موافق
تر آید علم بزرگان را لایق تر آید مقاله معصیت از هر که ظاهر
شود ناپسندیده بود و از علما ناپسندیده تر که علم سلاح حکمت
با شیطان چون صاحب سلاح را باسیری برند شرمنده بیش بود مقاله
چهار چیز مروت را تباه کند مهتران را بخل و عالمان را عجب و زنان را

بی‌شرمی

بی شرمی و مردان را دروغ مقاله اصل کاینات از روی ظاهر آدم است
و از روی موجود است نیک و باتفاق خردمندان نیک حق شناس
به از آدمی ناحق شناس مقاله مردم چهار قسم اند لئیم که نه خورد
و نه بکس بدهد و بخیل که خود بخورد و بدیگری ندهد سخی که خود بخورد
و بدیگری نیز بدهد کریم آنکه خود نخورد و بدیگری بدهد کریم بسوی محبت
مستعجل بود و بجانب عداوت متانی چون کوزه نقره که زود ساخته
شود و دیر شکسته شود و لئیم چون بجانب محبت متانی بود و بسوی
عداوت مستعجل چون ظرف سفالی که دیر ساخته شود و زود بشکند
مقاله سگ که گزنده و امنی آشنای خود نگردد و شرمت متعهد آب و علفی
آب و علف چون لقمه نکند و لئیم حاسد که هرچند بروی نیکی کرده باشی
چون دست یابد هر بدی که تواند بتو رساند مقاله چهار چیز بچهار چیز
تمام شود دانش بخرد و دین به پرهیزکاری و نعمت بشکر مقاله
چهار چیز چهار چیز را بشکند بر باد برد ناسپاسی نعمت را و کاهلی مروت
را و لجاج عزت را و هزل آب روی را مقاله طرق بدرجات
شرف برفتن بسیار دست و تنزل از مرتبه و عزت اندک سعی
واقع شود چنانکه سنگ گران بمشقت فراوان از زمین برداشتن

توان کشید و باندک اشارت بر زمین توان انداخت مرد باید که هر
صباح در آینه نظر کند اگر صورت خود را نیک بیند سیرت را نیک گرداند
تا میان صورت و سیرت مشابهت نگاه داشته شود و اگر بد بیند که سیرت را سیرت
بد بکند تا بدی در وی جمع نشود مقاله زشت را از اقوال و افعال
قبیحه اجتناب نمودن فرض عین است تا حاصل قبایح نگردد و خوب روئی
را از ذیل اخلاق از لوث قبایح نگاه داشتن عین فرض ما حاجتی نیست که
باشد الا بیش ظاهر زینت نکنیم باطن را در زبان نتواند و اگر
چون خسایس دوای که صورت مطبوع در رواج مروج ندارد دلالت
فواید و منافع مرغوب و مطلوب نبود و آرایش ظاهر ذات باطن را
اصلاح نتواند آورد چون ریا چینی منقشی که سبب قبیح خورد با هم
حسن و لطف هیچ رنگ او مردود نبود مقاله از خساست حال ظاهر است
که صورت گران با مزاج الوان ترکیب امثال آن کنند و از لطافت
جمال باطنست که از تصویر مانند آن عاجز آیند مقاله علامت غفلت از خوا
بست و خواب از آب و آب ز طعام هر که کم خورد حاضر باشد
و هر که بیش خورد غافل مقاله خواص خوردن را از بهر حیات خواهند
و دوام حیات را از برای خوردن طعام چنان خور که تو او را خوری لقم

لقمه او ترا خورد

ترا او ترا خورد اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد ظلمت طعام چنان
خور که همه نور شود نه آنکه ظلمت و طعام چنان کن که فخر و رعونت از تو ببرد نه
آنکه فخر و رعونت آرد راحت تن در قلت طعام است و راحت دل در قلت
انتقام و راحت روح در قلت آثام مقاله درویش باید که جهد کند که در
وقت لقمه حاضر باشد که تخم اعمال در زمین قابل انسان لقمه است چون نطفت
تخم انداز و ممکن نیست که جمعیت خاطر حاصل گردد و اگر لقمه حلال بود مقاله
اگر تمام دنیا را لقمه سازی و در دهان درویش نهی اسراف نباشد اسراف آن
آن باشد که نه برضای حق صرف کنی مقاله پیران را دوست گیر و محافظت
ایشان باش که هر عصای پیری عافیت کشد و عصای پیری بنجاست
کشد و هر که موی سفید را دوست گیرد موی سفید بدست گیرد مقاله
مقاله قدر سه چیز را سه چیز داند قدر جوانی پیران و قدر صحت بیماران
و قدر جنت را محتاجان مقاله مرد باید که از فاقه و تنگدستی نالد و صبر پیشه
گیرد تا بجای که از لذت آخرت محروم نماند مقاله چهار چیز افراط کنند
بهلاکت انجامد شجاع و شراب و قمار و شکار مقاله هر چه تا زنده
باشد پاک بود و چون بمیرد پلید گردد الا نفس که تا زنده باشد پلید
بود و چون بمیرد پاک شود حق سبحانه و تعالی فرماید که و اعرض عن الجاهلین
همین نفس جاهلترین جاهلانست سزاوار ترست با آنکه اعراض کنی مقاله

هرکه لازم گیرد نفس خود را چیزی که بآن محتاج نباشد ضایع کرد اند از احوال خود
چیزی که بآن باشد و از آن چاره نباشد مقالة هرکه خوار گرداند
نفس خود را عزیز کرداند حق سبحانه و تعالی او را و هرکه عزیز گرداند نفس خود
را خوار گرداند او را مقالة اگر سخن ستاره را او تو مطلق گوید شرف
فساد است و اگر وسیله تاثیر حق داند محض اعتقاد است مقالة بوزینه دستان
بنمای که هرکه بوزینه دستان بنماید بگو در پیش دستان گرفتار آید مقالة
با زنان مشورت مکن و با مفسدان سخاوت مکن که سخاوت با مفسدان
گناه است و مشورت با زنان تباه مقالة لطف بی وقت مکن و خشم
از چه جهر که خشم بیش از چه وحشت آرد و لطف بی وقت هیبت را ببرد
مرد خردمند و پاک دامن باش و از حاسدان و بدگویان ایمن زی که
بشکست حاسد درون خردمند شکسته نگردد و بغیبت گوی مرد پاک
دامن معیوب نشود مقالة عزلت بر صحبت اختیار کن و اگر مجالست کنم
از خود بی رغبت کنی تو را خود جهل بجه دارد و اگر مصاحبت زیاده از خود
میل نمائی با تو تکبر کند و اگر مثل خود بی مختلط شوی بر تو حسد برد مقالة
خاموشی باید که از سه حیثیت خالی نباشد نفی خاطر و مطالعه ذکر دل و مشاهده
احوال بر دل گذرد مقالة درویش را به از خموشی نیست که هرچه دون
حق است گرا سخن نکند و هرچه سخن حق است بعبارت در نیاید مقالة

نادان را از خموشی بهتر چیزی نیست و اگر این معنی را بدانستی نا
دان نبودی خاتمه تمام شد ترتیب حروف که متضمن سخنان فقیر
حکی است و از زحمت و تکلیف مبرا و معرا و الحمد لله اولا و
آخراً و ظاهراً و باطناً آمین ورب العالمین تمت تمام شد
کار من نظام شد فی ید العبد النحیف

برهان ملک ابن مقیم ملک

چشم داشت از خواننده
دعا کند که الکتب
اعراض نهند
والله اعلم
بالصواب

ای ولی آنها که دمی با تو حضور ند | وز پرتو روت همه در عین [illegible] نور ند
یاران مقرب الهی بجز چه و آ تن ند | و نهند کسانی که ز دیدار تو دور ند
در جهان چار چیز خوش کشتی گوم | تا اگر زین ای کجا مرد
خلق نیکو و راستی گفتار | نعمت تو بشنیدنی جوانمرد
چار چیز غم از دل برد که آن چهار | نماز روزه تسبیح توبه استغفار
از حاکم دو کس بر سیدم که آواز آن چند | گفت چار آواز آمد در جهان ما را پسند

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت مولوی جامی قدس سره میفرمایند ** همنشینی به از کتاب مخواه
که مصاحب بود گهی بیگاه ** صحبت آرای جان و راحت دل
هر چه دلخواه تست از آن حاصل ** بی حیفش همدم لطیف که دید
که نرنجید و هم نرنجانید ** بدانکه بهترین انیسی و خوشترین جلیسی
کتب اکابر و رسایل فضایل است که بیرسوم و وظیفه مصاحبت
میکند و بی ناز و کرشمه مجالست مینماید چنانکه این کلمات ناظر و
ناطق است بیت خیر جلیس فی الزمان کتاب ** زیراکه نه ضجر خوا
نده را ازو ملالتی و نه خاطر شنونده را ازو کلالتی بیت ای
لطف تو رهنمای هر گمراهی ** کوه که از فضل تو گردد کاهی ** صد
ساله گناه بنده را محو کنی ** گر از سر سوز دل برآرد آهی ** ای
جانهای عاشقان از سوز اشتیاق تو پر جوش ** وای زبانهای
صادقان از بیم فرقت تو در خروش ** ای انوار رافتت
هم عطابخش و هم خطاپوش ** ای آثار رحمتت هم گران پذیر
و هم ارزان فروش مناجات الهی بحرمت راه روان نا راهست
و بعزت قدم زنان درگاهست ** که بیخ اندیشه بدیهای
ناکرده را از ساحت سینه ما برکنی ** و بارهای خطاهای کرده
را بتوفیق توبه کردن از گردن ما بیفکن ** از شرق تا غرب

بر کافهٔ مومنین و مومنات رحمت کرامت فرمائی بحرمت النبی و آله
الامجاد مناجات الهی خاک ضعیفیم از خاک جز غبار چه خیزد و از گل
تیره غیر از آلوده گی چه بر دهد الهی خسیس الفطرتیم همه آن کنیم که
از لئیمان آید الهی تو کریمی همه آن کن که از کریمان شاید الهی
چون خشت خاک را جانی پاک دادی ایمانی بی خلل پیوسته
عطا کن و چون ایمان بخشی محبت خود را ارزانی دار که
از ننگ وجود و کشمکش بود و نبود وارهیم که با خودیم
خرندی و بدنامی را مشتاقیم نقلست مر عابدی فرمان رسید
که بیهوده رنج مبر که شایسته نیستی و دوزخی خواهی بود عابد
گفت مرا به بنده گی کارست بخداوندی کار نیست والله اعلم
بالصواب تمام شد

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

عشق جز نائی و ما جز نی نه ایم او دمی بی ما و ما بی وی نه ایم نی که هر دم
نغمه آرائی کند در حقیقت از دمی نائی کند این سطری چند بعضی
منثور و بعضی منظوم بقلم صدق نیت و خلوص طویت مرقوم در بیان
معنی نی و حکایت و شکایت وی در مفتتح مثنوی حضرت مولوی
که کاشف اسرار معنویست وقوع یافته و بر تو شعور بعضی بر آن
یافته جعلتها تحفة لحضرت من خص بالمواهب الجلیة و المراتب العلیة
و رسمها هدیة لسدة من فاز بالفضائل و الاسمه و الشمایل
القدسیه بیت آنکه چون در مدحش اندیشم مقال ناطقه
حیران بماند عقل لال کی میسر گردد این سر شگرف جلوه دادن
در لباس صوت و حرف هیچ ازان به نیست کین امر خطیر واگذا
رم هم با آن صافی ضمیر تا کند از فضل و احسان و کرم مدح خود
هم در عرب هم در عجم مدح خورشید ار بگوید هوشمند فیض
نور او بود مدحش سپند در بوصف مشک بگشاید نفس
مشک را اوصاف بوی مشک بس چون بمدحش کس
ندارد افتقاد بر دعا اولی نماید اختصار متع الله تعالی کفی

سندة الشريفة لطول لقابه وقاصدي عتبة المنيفة شرف لقابه
نملة جاءت برجل من جراد ⁂ تو سليماني كن اي عالي نهاد ⁂ اين محقر تحفه
را بنذير ازو ⁂ مرتفع كن وحشت تشوير ازو ⁂ چند ازين جرات بود
عار و خجل ⁂ عذر خود خود خواه ازين جهل المحل ⁂ ني را با و اهلاك
كاملان مكمل از خود و خلق فاني شده اند و بحق باقي گشته مناسبت تمام است
اما از روي اسم زيرا كه اين كلمه در بعضي از مواضع بمعني نفي استعمال مي يابد
وانسان في نفي وجود عارضي خود كرده اند و به عدميت اصلي باز گشته
اما از روي ذات زيرا كه همچنان كه ني از خود تهي گشته است و هرچه
بوي منافيست از نغمات والحان في الحقيقت صادر از صاحب
وي است نه از وي همچنين اين طايفه عليه بالكلية از وجود خود
خالي شده اند و هرچه بديشان از افعال و اخلاق و اوصاف و كمالات
بداده حضرت حقيقت است سبحانه و تعالى كه در ايشان ظاهر شده است
وانسان را مرتبه مظهريت بيش نيست ولهذا قال الحضرت المولوية في
مفتتح الكتاب المعنوية مشيرا الى نفسه وامثاله الفانين في الحق
الباقين قدس سره مثنوي بشنو از ني چون حكايت ميكند ⁂
وز جدايها شكايت ميكند ⁂ كيست ني آن كس كه گويد دم بدم
من نيم جز موج درياي قدم ⁂ از وجود خود چو ني گشتم تهي

بند

وجوهم

بالب دمساز لب معشوق

نيست جز عين وجود ام الهي ⁂ فاني از خويشتنم من باقي بحق ⁂ شد لباسم كاستيم
يكباره شق ⁂ آرميدم با حق و از خود رميد ⁂ آه دهم ميرود تا گر حق برسانيد وحيد
با لب دمساز خويشم گشته جفت ⁂ مي نيارم بر لب الا آنچه گفت ⁂ بايد از نايم
كلام حق ظهور ⁂ خواه فرقان خواه انجيل و زبور ⁂ رقص چرخ انجم از سماع منست
قدسيان را صفحه زاوا زمنست ⁂ هر كه دور افتاد با خاك نژند ⁂ ميكنم آگاهش
از بانگ بلند ⁂ آنكه اندر صف نزديكان نشست ⁂ راز ميگويم بگوشش
نيست بيست ⁂ گاه شرح محنت هجران دهم ⁂ بيدلان را داغ بر جان نهم
گاه آرم مژده قرب وصال ⁂ بخشم اهل ذوق را بس وجد و حال
هم شرايع را بيان من ميكنم ⁂ هم حقايق را عيان من ميكنم ⁂ هرچه باشد
نظم و نثر اندر زمن ⁂ نيست الا نغمه [redacted] الحان من ⁂ هست ازيني
خوش نغمهاي جان فزا ⁂ مثنوي در شش مجلد يك نوا ⁂ فرصت
خوش بايد و عمر دراز ⁂ تا بگويم حال خود يك شمه باز ⁂ چون به پايان
مي نمايد اين سخن ⁂ مينهم مهر خموشي بر دهن ⁂ و ميتواند بود كه مراد
از ني قلم باشد كه استعاره كرده باشند زيراي انسان مذكور اكثر
بعضي اوصاف و احوال كه حضرت مولوي بر ني اظهار كرده است ملايم
اين معني نمي نمايد و جامع ميان ايشان آن باشد كه حركات
و سكنات هيچ يكي في الحقيقت مستند بوي نيست ملك وي مظهر

وقت خوش مي بايد و عمر دراز
تا بگويم حال خود يكشمه باز

انفعال دیگر است که موثر و متصرف است و روی دیگر او مرتبه مظهریت بیت
خامه میگوید بالحال تحریر میزنم مرغان معنی را صفیر میکشم تا کاه ایشان
در دام خط دانه میریزم برایشان از نقط از سیه کاری و لخت واژ
گون رفته در آب سیاهم سر بگون چون برآرم سر از آن آب سیاه
طره شب گسترم بر روی ماه صفحهٔ کافور را مشکین کنم سنبل تر زیور
نسرین کنم سیکیم چون شانه فرق خود شکاف میشوم زان شانه
هر دم جله باف در بر حوران معنی زین عمل نو بنوی افکنم
مشکین حلل این همه گویم ولی چون بنگری هستم از اثبات
فعل خود بری در کف کاتب وطن دارم مدام کرده بین
الاصبعین او مقام نیست در من جنبش از ذات من اوست
در من دم بدم جنبش فکن گر مرا با من گذارد یک نفس در زمین
مانم بی جنبشی و بس دی شاید که طریق مجاز استعاره را مکرا
رند و بی را عبارت از نی ظاهر دارند زیرا که اولیای خداوند
تعالی که ارباب فراست و انجاب کیاست اند از همه موجودات
بلسان احوال و اوصاف ایشان معانی لطیفه و حقایق شریفه
که مناسب طاهر و ملایم کامل و اوفی با شان [illegible] فهم میکنند
بطالبان صادق و مریدان موافق میرسانند بر جمله آنکه
ز ارباب شهود در شهود حق کسی از وی به بود با مریدان

روزی

روزی اندر گشت دشت بر جدو دو آسیابی میگذشت گفت یا گفت و
زبان زین آسیا میرسد در گوش هوشش من ندا که بینم صوفی و
جز صوفی کریا نیست کار من جو بیکو بنگریا گرد رشتم میدهند
اهل مجاز میستانم میدهم شان نرم باز میکنم همواره گرد خود
طواف نیست یکدم از طوافم انحراف هر چه نابایست
از آن باشم نفور افکنم آنرا زگرد خویش دور تمهید حقایق
موجود است که از حیثیت اندراج و اندماج در غیب هویت
ذات که مسما اند بشیونات ذاتیه و حروف عالیات در آن
مرتبه در حضرت ذات مقدسه از یکدیگر ممتاز نبودند اصلاً
لا علماً و لا عیناً و این مرتبه را غیب اول و تعین اول میگویند
و در مرتبه ثانیه که غیب ثانی و تعین ثانیست و حقایق
را در آن مرتبه اعیان ثابته میخوانند اگر چه حقایق را امتیاز
عینی نیست اما امتیاز علمی هست و چون در این مرتبه اعیان ثابته
متکثره بالکثرة النسبیه باعتبار انتفاء وجود خارجی از ایشان
معدومند و میشاید که حضرت مولوی آن نیستان باعتبار عدم
میت اصلی اعیان و کثرت نسبی ایشان از این مرتبه خواسته
خواسته باشد یا مرتبه سابق بر آن و مرتبه ثالثه ارواح است
و این مرتبه را ظهور حقایق گویند بسیط و دست مر نفس خود را

وشمول خود را ومرتبه رابعه عالم مثالست ومرتبه خامسه مرتبه عالم اجسامست
ومرتبه سادسه مرتبه جامع است مر جمیع مراتب را وآن حقیقت انسانی
کامل است وپوشیده نماند که هر چند حقایق از مرتبه اولی دورتر
می افتد احکام ما به الامتیاز بر احکام ما به الاتحاد غالبتر می گردد
ومراد به دوری ومهجوری که در امثال این مواضع واقع میشود غلبه
ما به الامتیاز است بر ما به الاتحاد والله اعلم بالصواب
کز نیستان تا مرا ببریده اند ٭ وز نفیرم مرد وزن نالیده اند
چند روزی که پیش از روز وشب ٭ فارغ از اندوه وآزاد ولعب
متحد بودیم با شاه وجود ٭ حکم غیریت بکلی محو بود
بود اعیان جهان بی چند وچون ٭ ز امتیاز علمی وغیبی مصون
نی بلوح علمشان نقش ثبوت ٭ نی ز فیض خوان هستی خورده قوت
نی ز حق ممتاز ونی از یکدگر ٭ غرقه دریای هستی سر بسر
ناگهان در جنبش آمد بحر جود ٭ جمله را در خود ز خود با خود نمود
[illegible] آمد در میان ٭ بی نشانی را نشان پیدا شد عیان
[illegible] ز هم ممتاز شد ٭ رسم آیین دوئی آغاز شد
بعد از آن [illegible] موج دیگر زد محیط ٭ سوی ساحل آمد از وا [illegible]
موج دیگر زد پدید آمد از آن ٭ برزخ جامع میان جسم وجان
بیشتر از آنکه مرغ اهل حق سبیت [illegible]

نزول

نام آن برزخ مثال مطلق است ٭ موج دیگر باز در کار آمده
جسمی وعنصری پدیدار آمده ٭ جسم هم گشته طور بعد طور
تا بنوع آخرین افتاده دور ٭ نوع آخر آدم است وآدمی
گشته محروم از مقام محرمی ٭ هر مراتب سر بسر کرده عبور
پایه پایه ز اصل خود افتاده دور ٭ گر که [illegible] دیگر از ظهور
نیست از وی هیچ کس مهجورتر ٭ نی که آغاز حکایت میکند
[illegible] ابن حکایت میکند ٭ کز نیستان تا که در [illegible]
[illegible] وحدت [illegible] گشت [illegible] ٭ تا نشیع [illegible]
ببریده اند ٭ وز نفیرم مرد وزن نالیده اند ٭ گیست [illegible]
[illegible] وجود دور ٭ کان بود غافل در اطوار وجود
جیب [illegible] ز آن اعیان وجمله ممکنات ٭ مشتغل گشته ز اسما وصفات
چون [illegible] اسما واعیان بی قصور ٭ وارد آمد در مرتبه انسان ظهور
جمله را در چمن اعیان بی قصور آنهاست ٭ که چرا هر یک ز اصل خود جدا است
شد گریبان گیرشان حب الوطن ٭ این بود سر نفیر مرد وزن
که انسان مذکور بمقام وصول رسیده است حکایت دوری
وشکایت مهجوری برای چیست جواب آنست که تا آدمی
در نشأه دنیوی است حقیقت فنا از وی متعذر است وبقیه
بقایای وجود با او همراه تا مادامی که بقیه وجود با اوست وصول تام

ممکن نیست ما خود گویند این حکایت و شکایت نظر با حوال حافیه ست
که پیش از وصول بروی گذشته است ما خود گویند این برای تنبیه
مغفلات است و تشویق ارباب حجابست گر کسی گوید که کا
مل واصلست و اصلا از قرب جانان حاصل است وزع ایشان
متصل گشته باصل جان ایشان بهر در کشته بوصل پس زهی ری
حکایت بهر چیست وز جدایها شکایت بهر چیست خوش نباشد
بر دهان آب زلال در عطش کردن بیان رنج و ملال خوش نی
نباشد کنج قارون در بغل خویش را در مفلسی کردن مثل
خوش نباشد دامن یوسف بکف زار نالیدن چو یعقوب از اسف
گویم آری لیک وصل بر کمال باشد اندر نشاء دینی محال
تا بود باقی بقایای وجود کی شود صاف از کدر جام شهود تا بود
پیوند جان در تن بجای کی شود مقصود کل برقع کشای تا بود قالب
غبار جسم و جان کی توان دیدن رخ جانان عیان بی لقای
کل بی جذب قوی کی حریم وصل را محرم شوی این سعادت
روی ننماید بکس جز مبی از عمرها و آنهم یکنفس چون بس
اندکی عمرت بود روی آورد زودتر از برق لامع بگذرد تشنه
را گر زد دریا خطره در دل آید بلک بر لب قطره خاطر او کی شود

زان خطره

زان خطره خوش کی برد آن قطره از جانش عطش بلکه چون آن
قطره بر لب آیدش تشنگی بر تشنگی افزایدش چون رسد
از تشنگی جانش بلب گر کند شور و شغب نبود عجب
با خود آن گویم که هست آن ماجرا سرگذشت عاشقان
در ما مضی خود چه زان خوشتر که عاشق پیش یار نالد از
غمهای هجران زار زار او چو بلبل در فغان و در خروش تا
یار چون گل پیش او بنهاده گوش بر کشد آه و فغان کی یار بین
هجر تو با من چنان کرد چنین عمرها رنج و بلا با من گذشت
خاطرم ریش و دلم افگار داشت هر زمان عالم دگرگون بود ازو
سینه پر غم دیده پر خون بود ازو این مثال آن حکایات و گلاز
پیش او گوید ز حال خویش باز با خود آن گویم که هست این
گفت و گوی از برای غافلی پیرامه ردی میکند پیراست در
آب اضطراب تا کشد لب تشنگان را سوی آب
خواهی این معنی شود بر تو عیان مالی الا احمد از قرآن بخوان
بنده مستغرق اندر بنده کی میکند ظاهر ز خود شرمنده
کی کی چرا از بنده کی سر میکشم رحمت این منزل فراهم
میکشم میکند تعریض آن متکبران کی با ایشان همه بنده

آید گران تا ز راه بنده کی آگه شوند بگذرند از بی رهی در
ره شوند میکند از بهر مالشهای زار تا شود محجوب محروم
از وصال روی بر تابد ز دل از احتجاب زود بشتاب
سوی حسن المآب خیز جای بال همت باز کن سوی
وصلیت دگر پرواز کن طوطی شیرین مقالی تا بچند باشی
اندر جنس زاغان پای بند بوده عمری ما گروه طوطیان
شکرستان پای قدرت آشیان با شکرخوایان هم آوابوده
شکرافشان شکرخا بوده منزل اصلی فراموشت
شده است کربت و غربت هم آغوشت شده است
دل ز یاران کهن ببریده دامن از اهل وفا برچیده
وقت شد کز دوستان یاد آوری رخت سوی منزل
اصلی بری پای از شد آمدن را پی کنی قصه پیغام نامه
طی کنی حالتی در کلبه تا بود خوش روی در قبله مقصود
خویش بادی از جان یکدل یک رو شوی بلکه خود را
محو سازی او شوی در بقای او شوی فانی تمام باقی گاها
وید باشی والسلام تمت تمام شد کار من

تمام شد فی ید الضعیف
مرتاض ... ابن معصوم ...
فی قریه فاخره ...
کابل ...

دران خانه مقامی نور باشد | رهائی آب و گل هم دور باشد
دران منزل بود کشف و کرامت | ولی باشد گذشتن زان مقامت
اگر دنیا و عقبی پیش آید | نظر کردن دران هرگز نشاید
بنور ذکر باید در نوشتن | بآب توبه باید دل بشستن
چو گردد جان و دل از غیر حق پاک | رسد در عالم لاهوت بی باک
دران منزل چهارم حسبت جو | نباشد با خدا هم گفت گو
مقامی قرب منزل بیان نیست | جز از کون و مکان دیگر جهان است
بعون حق رسد آنجا چو سالک | شود بیرهبری انبیاء مالک

بریزم اشکها چو در مکنون | کنم توبه ز سر آغاز اکنون
بهر دم توبه باید کرد عادت | نخستین توبه باید پس عبادت
که بی توبه عبادت چون سرا نیست | رود چون تشنه بیند گه سراب است
بهر کس فرض آمد توبه کردن | که چون حقانی باید در سفتن
یکی فرض آمد تا ز کفر و ... | برون آید ز کفر و سوی ایمان
... فرض آمد تا ز عصیان | کند توبه ... چون مطیعان

نگه‌داشتن توبه کردن از مقامات … بهر دم فضل باشد از کرامات

ز دون حق بباید توبه کردن … بحق باید درین ره جان سپردن

چنانکه گفته‌ام بالا حقیقت … شریعت هم طریقت هم حقیقت

وجود آدمی از هر سه مجموع … بکرده حق تعالی جمله مصنوع

یکی نفس و یکی روح و یکی دل … ولی در حرف هر یک هست مشکل

شریعت راه تن آمد بطاعت … طریقت راه دل شد با قناعت

حقیقت راه جان میری نهایت … درون جان و هم سر و کمال است

اگر طالب بود صادق درین راه … ز جان و تن بخیزد و از سر جاه

دران منزل چهارم جست جویی … نباشد با خدا جز گفت گویی

اگر خواهی که یابی راه یابی … ز هستی پا برون نه در خرابی

قلم اندر صفوت خویش در زن … حصار خویش را بنیاد برکن

بتقوی شهر دل آباد گردان … بهمت جان و دل را شاد گردان

دو دل بودن نیست ره اینجا یکتو … دوی بگذار آنجا یکی بو

بده مر نفس خود را گوشمالی … که دشمن زنده نباید هیچ حالی

صفای

صفای نفس را بگذار اکنون … صفای دل بگو کان هست چون

صفای نفس گوهستها برانند … صفای دل بهر طاعت نهادند

یکی در نماز و که در عین ذوق است … صفای روح جمله حسن شوق است

چو دل هر یک صفای روح گیرد … شود مقبول دلها بر پرد

تخلق اندر صفات ذات رحمن … بباید هر یکی را قدر امکان

چو این گوهر محمد مصطفی گفت … وضو را زان صلاة المؤمنین گفت

بباید بود دایم با طهارت … بظاهر هم بباطن با طهارت

بود ظاهر طهارت از نجاست … طهارت باطن آمد از جنابت

چو وقت آید نماز وقت بگذار … فرایض در جماعت‌ها گوش میدار

ز وقتی تا بوقتی منتظر باش … بذکر یا بفکر یا مختصر باش

سخن با کس مگو الا ضرورت … خلل تا در نیفتد در حضورت

بهر جایی که باشی ذکر میگو … بهر لحظه خدا را شکر میگو

بهر جایی که باشی با خدا باش … بخود از جمله عالم تو جدا باش

مده مر دون حق را جایی بر دل … درونت ره نیابد تا عزازیل

بخوان خمس را چون زدی برهم	چو لیسه ز دو الیم بکشی مخند
پس آنکه رخصت طاعت شنوا منشد	ببرد حضرت حق باکرامت
ندامت را امامی خویش کردن	همین اقتدا کن از دل و جان
اگر خواهی که با تو حق نشانها	سخن قدرت ز گوید با مثالا
بخوان قرآن کلام الله بشنو	قدیمت این ز حق منزل نه از تو
اگر خواهی سخن با حق بگو یا	نماز اندر حضور با دل بجو یا
چو روز آید بباید بود صایم	چو شب آید بباید بود قایم
شب و روزت چو گردد با تو یکسان	نباید کار مثل نیک آسان
ز دنیا ترک گیر از بهر دین تو	تو کن با خدا که با یقین تو
چو باید رفتنت از دار دنیا .	چرا بندی تو دل در کار دنیا
نباید بست دل بر زن و فرزند	بباید بود تنها با خداوند
زهی غفلت که ما را گور گردست	که یاد مرگ از دل دور کردست
بغفلتهای دنیا خلق مغرور	که یاد مرگ را کرده ز دل دور
ز دنیا اهل مانند تیر بگریز	چو بگریزی با تو باد و ریش آخر
علایقهای دنیا قطع کردن	خرید دل باشد در دی چون عمر پایان

اگر در دل

اگر در دل جمعیت حاصل آید	دعای گر کنند آنگاه شاید
مریدان را نباید هیچ بدبین	که پیر پراه گو بیند راهبر دین
اگر خواهد که در خلوت نشیند	پس آن بهتر که پهلو پیر نشیند
ز نیک و بد چو بیند باز گوید	ز اسرار نهانش راز گوید
اگر با پیر کاری پیش گیرد	ملامت راز بهر خویش گیرد
مثالش را بگویم گوش دارید	در آن تمثیل هر یک هوش دارید
چنانکه اندر جهان بادیده بانی	بباید تا دهد از ره نشانی
اگر آن دیده بان در ره نبودی	بجز غرقش نبودی هیچ سودی
خطر در راه دین بسیار باشد	گل خوشبوی پر از خوار باشد
چراغ از نور باطن خود برافروز	بخلوتگاه بنشین شام تا روز
بکم خوردن بکم خفتن و گفتن	بکم باید بهم با خلق بودن
اگر یک ذکر گوید صبح تا شام	رسد کارش بفضل حق با تمام
چنان حاصل شود در دل صفایش	بیک چله کشاید کارهایش
دو چشمی خویش را بر بند چون باز	درونت تا دهم گم گشته آواز
عروس معرفت چون رخ نماید	ز حسن خویش عقل از نور باید

بیک ساعت ترا هفتاد و چهار نماید روبرو نورهای انوار
دران حالش مقامی نور باشد زجائی آب وگل هم دور باشد
دران خلوت بعاشق عشق بابیست رو دون حق مرا درانی نیابیست

درین ره مرد را تجرید تفرید بباید تا کشد بد کار توحید
نخستین در قدم تجرید باید ز دون حق بدل تفرید باید
بدریوزه قناعت بایدش کرد بفقر و فاقه باید بود دلش گرد
لباسی صبر را در پوش بر تن حصار نفس را از بیخ بر کن
اگر چیزی بود در ملک درویش بمقداری درم یا کم ازان بیش
زملک خویش تا بیرون نیاید حجاب از پیش هستی وا نگشاید
مقام فقر بس عالی مقام است من و مائی دران منزل حرام است
بجز صادق نیاید ره دران سود بجز عاشق نگنجد کس دران کود
طریق فقر را راهی است مشکل یقین باید دران ره توشه در دل
دران وادی بسی گمراه گشتند یقین را توشهٔ آن ره نبردند
بجان باید برفت آن ره نه از تن ره جانبازیست جانان نه بازی

الهی در

شکم پرور چه داند این سخن را مگر آنکس که بازد جان تن را
میان کفر ایمان راه فقر است درین ره دون حق را خوف کفر است
نشاید خوف غالب نی رجا را میان هر دو باید بود ما را

سخن در معرفت چون رفت اکنون برون آرم ز دریا در مکنون
لباسی زهد تقوی تا نپوشی شراب معرفت را کی بنوشی
کسی کو معرفت را کرد حاصل مقامی قرب حق را گشت واصل
یکی باید تفکر در خدم کرد که از خاک مخمر صورتم کرد
زهی بنا که از خاکی بقدرت وجودی آدمی را کرد صورت
بگوهر ها مزین کرد آنرا بنفخ روح در تن کرد جانرا
بصر را داد بینائی که بیند کمر را داد قوت تا نشیند
زبانرا داد گویائی که گوید خرد را داد دانائی که جوید
دگر دولت گرانی و بها را روانی داد هر یک جمله ما را
چو از خاکیم و آخر خاک گردیم بجان دادن چرا غمناک گردیم
بدین گونه چو بشناسی خدا را شوی عارف کنی حاصل خدا را

بیت

بدان کین عشق اندر دل قدیم است / جگر سوز چون زر و در دل عظیم است
تجلی جان درین عالم نشاید / نه تنها مانده لا موش بیاید
محبت گر کند ظاهر بصورت / همان صورت شود در دل حضورت
محبت در دل است و عشق بر جان / تنم از تاب چون زلف پیچان
نخواهد چشم سر معشوق دیدن / کمال هش گوش جان خواهد شنیدن
ز سر تا پا همه زان جمله مشتاق / بسوی دوست خود کرد و چو عشاق
اگر عاشق شود در یاد معشوق / نیاید یاد او را غیر مخلوق
نهان اندر نهان پند جانش / بگوش دل کنم فهم و خیالش
توئی عاشق بظاهر در حقیقت / توئی معشوق باطن در طریقت
نهانی خویش پیدا آشکارا / شود عاشق بروی خود نگارا

فنا در جمله چه بینی فنا نیست / بقا اندر بقا دایم بقا نیست
اگر گردی تو در توحید فانی / تجلی یابی بقا و زنده کانی
فنا ترک هوا را نام کردند / بقا جمله صفاتش را شمردند

بنا شد

بنا شد موت هرگز انبیا را / نه هر یک اولیا و اتقیا را
روا ربی تا بدار انتقال باشد / نه شغل کار دنیا غزل باشد
چو با او نیست تو هم باش با او / دل خود را ز دونش پاک تر شو

مسافر باش دایم راه میرو / قدم را هوش دار بر جا ازو گو
چو ره دور است منزل بی نهایت / یقین را توشه کن رو بر عنایت
ز صورت پای بیرون نه روان شو / ره حق پیش گیر و لیس روان شو
هران منزل که اندر پیش آید / اقامت کردن اندر وی نشاید
سفر از خود بدل میباید کرد / نبر و نیاز زمین خاک بر گرد
زهی نزدیک دوری از دو تایی . اگر یکتا شوی مرد خدایی
بهر ملکی عجایبها به بینی / ز هر عالم غرایبها بچینی
درین هرچه بکار آید بود بر اصل / بنظم آورد شمس آنرا بر فصل
مریدانرا همی بدرست کافی / مر ایشان راه دین راهست شافی
بسان سی پاره قرآن تا بعیت / تمام است این رساله صد و پنج بیت
تمام است این رساله مختصر خوب / کنون شد نام مرغوب القلوب

تمت تم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد مر آفریدگاری را که سینهٔ عارفان مخزن
اسرار خود ساخته و لوح دل محبان از غیر خود پاک بشسته
و درود وافر بر جان پاکیزه خواجهٔ کائنات و خلاصهٔ موجودات
احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که بتشریف
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ مشرف
و مخصوص است و بر همه یاران او و علی آله واصحابه اجمعین

ای عزیز وفقک الله لما یحب و یرضی
که این چند کلمه اهل معرفت و قاعدهٔ طریقت و حقیقت
جمع آورده شد و آنرا نام نهاده آمد متوقع
از کریم وهاب آنکه تا از خواندن و شنیدن اینکس را فایده
حاصل آید ان شاء الله تعالی عزیز زنهار بغیر حق اعتماد
نکنی تا پشیمان نشوی غافل مباش تا شیطان بر تو راه

نیاید

نیاید مغرور مشو تا هلاک نگردی دل از شغل
غیر خالی کن تا راحت یابی همیشه در کار حق باش تا کار تو
ساخته گردد بجز حق دوست مگیر تا خسته نگردی در
کار اندیشه و اهتمام کن تا کفایت پیدا آید و دل با کس
مبند تا زیان نکنی و کس را عیب مکن تا بعیب خود مبتلا نشوی
و در تنگیها صبر کن تا فرج پیدا آید و طمع از دل دور کن
تا خوار نگردی و نیک اندیش تا همه نیکت پیش آید
و از همه نومید شو تا امیدت بر آید و کار باخلاص کن تا
در حال جزا یابی و غم دنیا مخور تا دل تباه نشود و راسع
ورز تا برهی و گنه بر کس منه تا در کینه نیفتی و کس را بحقارت
منگر تا خوار نگردی و از جهت دنیا اندوهگین مباش
تا پریشان نشوی و قدر نعمت بشناس تا از تو نستانند
و از همه جدایی کن تا بحق برسی و غم فردا مخور تا امل کوتاه
شود و مرگ را یاد کن تا دل بدنیا نگراید و ترک
گناه کن اگر حلاوت طاعت میخواهی و ترک حرام گیر

اگر لقمه حلال خواهی و توقع از کس مکن تا عزت یابی و خود و تیغ
کن تا به بزرگی برسی و در خود مبین تا فرو نیفتی و از خلق عزلت گیر
تا بحق انس یابی و شکر حق را بجا آر اگر نعمت دین و دنیا میخواهی
و ایمن مباش تا امان یابی و با حق باش اگر عیش جاودان میخواهی
و خدمت بزرگان کن تا به بزرگی برسی و صبر پیشه گیر اگر عافیت میخواهی
و خود را هیچ بسیار تا با سامان شوی و دست در صاحب دولتان بزن
اگر دولت خواهی و آهسته رو تا درمانده نشوی و خود را هیچ قدر منه
تا با قدر گردی و از صحبت اهل دنیا بپرهیز تا دل تاریک نشود
و از حق بین تا از خود فانی گردی و قناعت گنج است اگر توانگری میخواهی
و همت بلند دار تا قیمت تو بیفزاید و بر حرف کس انگشت منه تا ما
خود ذکر دنی و گوشه اختیار کن تا ره یابی و حریص مباش تا خوار نگردی
و توفیق از حق بین تا غره نشوی و کردار خود را قیمت منه تا با قیمت
گردی و دل با کس بد تا زیان زده نشوی و در کس مبین اگر عز و حرمت
داری و از همه مفلس شو اگر محبت میخواهی و بر در باش تا بگشاید
و در بند چیزی مباش تا آزاد شوی و بصد طلب تا بیابی و حرمت

نگاهدا

نگاهدار تا محترم گردی و خود را در میان مبین تا بمعرفت رسی و فروتن
باش تا عزیز گردی و سودای پیش گیر که در آن سود کنی و خشم فرو خور
تا راحت یابی و مسکین باش تا مقبول شوی و کاری کن که عاقبت
پشیمان نشوی و در عیب خود فرو شو اگر در کاری و کار دیگران کن
اگر بیکار باشی و با همه نرمی کن تا از دشمن برهی و بر نعمت کس حسد
مکن تا عافیت یابی و با همه نیکی کن تا محترم گردی و بر زیر دستان شفقت
کن تا رهایی یابی و آهستگی پیش گیر تا شیطان بر تو راه نیابد
و دلها را دریاب تا خشنودی حق یابی و بسود اندک بسنده کن
تا برکت یابند و بدخوئی را بکلی ترک ده تا عیش بر تو تلخ نگردد
و در معاملت سخت مپیچ تا خسته نگردی و با همه آسانی کن تا
برهی و دیگران را از خود بهتر خوان تا از خود خلاص یابی و در گنج
بگذار تا ترد یک همه دشمن نشوی و یار همه باش اگر مردی راه
و انصاف از خود طلب اگر جوانمردی و خدا را یاد کن تا دل ویران
نشود و درمانده کان را دریاب تا در نمانی و در گذار تا از تو در
گذرانند و از آفت فی کان بگذر تا در نیفتی و سوی دنیا تیز

مبین تا کور نشوی و هر جا مرو تا لنگ نگردی و جز حق مبین تا پیش اگر
طالبی و خلاف ترک ده تا بسلامت مانی و از حکم حق تعالی
شرم دار تا عاصی نشوی و افتاده را دریاب تا دستگیری یابی
و با هر کس منشین تا تباه نگردی و ترک لذت گیر اگر لذت میخواهی
و انصاف خلق ده تا ستمکار نشوی و آن مکن که حق نه پسندد
و آن کاری کن که حق بپسندد و کار بحق کن تا بمقصود
رسی و با کس مستیز تا از کینه برهی و آنکس که با تو بدی
کند با وی نیکی کن تا قدر تو بیفزاید و بیدار باش تا دزد در خانه
تو در نیاید و بار چندان برگیر که بمنزل رسانی و با قافله رو که
رهزنان بسیار اند و همراه طلب که دشمنان همراه اند و سر بریده
ورنه تا به ره سفر آسوده روی و سر خود بیفکن تا چند بر خیزد و به
کاری که تمام گیر تا تمام شود و سر بر خط فرمان نه اگر بنده و خودخواه
مباش تا محروم نشوی و دوستی آن کس که برای حق بود و خواجه
گی از سر فرود آر تا بر سر نخوری و بار خود بر کس منه تا عزیز مانی
و بزرگی به هیچ کس مکن تا خوار نگردی و جان را در باز اگر صادقی

کس را بر طمع مستای تا گرفتار نگردی در دریا فرو شو تا جوهر یابی
تیر بلا را هدف مشو اگر دوستی میخواهی رهبر طلب اگر رهروی راه
خرابه گیر اگر عاشقی سودا کن تا سود کنی خود را مباش تا خود را باشی
اندیشه بیهوده از دل دور کن تا پریشان نشوی خود پسند مباش تا پسندیده
بکش گردی خود را در رنج دار تا راحت یابی گفته بشنو تا سود کنی
خود را گم کن تا بجویند نیکو کوش تا بیابی به مالایعنی مشغول مشو تا حسرت
نخوری نفس را استوار مدار که دروغ گوست گفته دل نگهدار که هرگز
خلاف نگوید پناه حق گیر تا خلاص یابی مدح کس مکن چون عاقبت
نمیدانی وقت را بشناس اگر صرافی نقد را باش اگر قلاشی
طمع از خلق بردار تا محتاج نگردی نفس را پاس دار تا بجای برسی بر هوای
نفس خلاف کن اگر دلاوری سر در گریبان خود فرو بر تا عیب جو نشوی
بضاعت دنیا را خریدار مشو تا زیان نکنی اختیار خود در کوشه نه تا
مختار گردی سودای کن که حق سود آن بود با کم نشستگان منشین مگر
کم نشوی پاس انفاس دار که بیداری دلها را دریاب اگر بهشیاری
بضاعتی خرید کن که حق خریدار آن بود حاجت خود بحق بردار

تا برآید در همه حال با ادب باش چاره تا یابی یا دوست کی خود را
فراموش کنی قدر خویش بشناس تا با قدر گردی کار با ندیمه مکن
تا زیان نکنی از حق یار مخواه تا نصرت یابی کار امروز بفردا حواله
مکن تا بحسرت در نمانی وقت کار دریاب تا در فتنه نیفتی بیگانه
را اندرون مگذار اگر غیرت داری حقوق استاد بگذار تا آبروت
نگاه دارند تجنی بگریز تا از دشمن خلاص یابی تعظیم علما و فضلا
نگهدار تا معظم شوی دل بهر اندیشه قید مکن تا در غایت اندیشها
بسیار از دل دور کن تا بسامان شوی علم نادانی مخوان اگر تو دانا
خود را گنگ ساز تا گویا گردی شب بیدار باش تا بوی محبت یابی
با خدا همه محنت است تا دایه نفس را در هر کار دار تا دیو ترا
در کار ندارد دعا در دحاصل کن تا درمان یابی دست از
گدائی مدار اگر چه گنجها داری از عیب مردمان چشم بپوش تا عیب
خود را مشاهده کنی رنج بادیه اختیار کن تا بکعبه رسی یار شو
تا یار یابی راز خود با کس مگو تا گنج اسرار یابی از زبان کس مترس
اگر سود میخواهی با کس باش تا بیکس نشوی با خود بنشین چون بخلق

بیل

باش تا زیان نکنی بی همه باش چون با خدا باش تا چاره یابی صحبت
با نیکان کن اگر کار نیک میخواهی بعجز اقرار کن تا در نمانی از همه بیگانه
شو اگر یگانه میخواهی رهبر مرو تا ره گم نکنی با بدخویان بدل مپیچ آینه
تا زبان زده نشوی خاموش باش تا بر هر کار خود جهان دار تا قیمت
گیرد آزار کس مخواه تا آزرده نشوی با دوستان خدای آشنائی کن
تا عاقبت سود کنی با هیچ چیز قرار مگیر اگر محبت داری سود
و زیان خود نمیداند از ان سبب چنین پریشانی دل بر جایی دار
اگر تو ایمنی راحت یابی خود را جای منه تا جای رسی قطره
را خورد منگار اگر دریا نشینی با گدایان نشین اگر چه سلطانی

قد تم منهاج العارفین بید

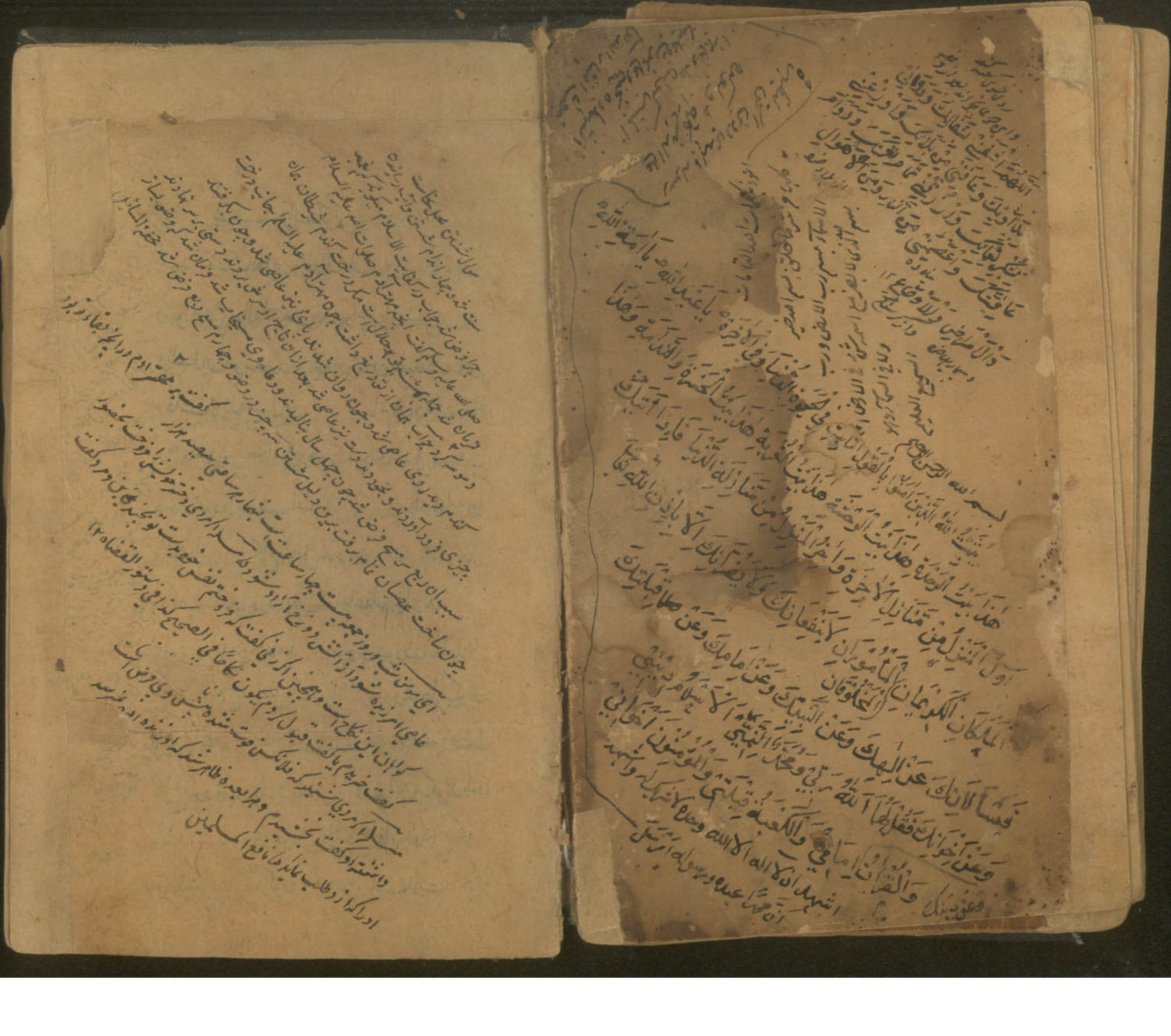
[illegible]



نظم گوید

هفت قوم اندر سگان گور آیند　　هر یکی را بسوی گور برند
چونکه در گورشان بخسپانند　　روی‌شان را ز قبله برگردانند
همه گفتند از ندامت آه　　آن کیانند یا رسول الله
اول آنکس که خمر مینوشد　　دویم آنکس که خمر بفروشد
سیوم آن نابکار و ناانصاف　　که گواهی دهد بقول خلاف
چهارم آن محتکر که غله نهد　　چون گران تر شود بخلق دهد
پنجم آنکس که سود و سیم خورد　　تن بپاتو بسوی گور برد
ششم آنزن که نوحه گر باشد　　کز همه زانیان بتر باشد
هفتم آنکس که مردم آزارد　　بجماعت نماز نگذارد

تمت تمام شد


بسم الله الرحمن الرحیم
یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة
هذا بیت الوحدة هذا بیت الغربة هذا بیت الخشیة
هذا بیت الوحشة هذا بیت الآخرة و آخر المنزل من منازل الدنیا فاذا اتیک
اول المنزل من منازل الآخرة
الملکان المأموران عن ربک وعن نبیک وعن امامک وعن دینک
فسألاک عن الهک فقل لهما الله ربی ومحمد نبیی والاسلام دینی
والقرآن امامی والکعبة قبلتی والمؤمنون اخوانی
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العلمين والعاقبة للمتقين والصلوة علي
رسوله محمد واله اجمعين بعد داعي كافه اهل اسلام
والمسلمين ابو سعيد عمر غفاري اين تصنيف مختصر
برداشت فايده مسلمين ديوان المعاملات نام نهاده شد چنانچه
بر همه اهل شرع ظاهر كرده سوال مردي حنفي مذهب
دختر خود را بمذهب امام شافعي بزني داد نكاح روا
باشد يا نه جواب نكاح باطل شود روا نباشد فاما دختر
مذهب شافعي در مذهب امام اعظم بياورند فصل
اول در بيان نكاح حامله سوال مردي عورت حامله را
نكاح كرد نكاح باطل باشد يا نه جواب در محيط ميكويد
فاسد باشد سوال مردي در عدت غيري عورت را
نكاح كرد فاسد باشد يا نه جواب در خاني ميكويد فاسد
باشد سوال مردي عورتي را بنكاح فاسد نكاح كرد
بعد شش ماه عورت مذكوره را پسر شد نسب ثابت شود سوال مردي

باعورتي

باعورتي زنا كرد و عورت را حمل بماند بعده اين عورت
را مردي ديكر نكاح كرد نكاح نيز باشد يا نه جواب در واقعات
حسامي ميكويد نكاح جايز باشد اما وطي نكند مادام
كه دفع وضع حمل نشود و نفاس نكذارد فصل دوم در باب
خواستكاري سوال مردي زر و نقره و جامه و شيريني
وغير آن براي خواستكاري پسر خود بر پدر دختر
فرستاد و پدر دختر نيز چيزي بوجه تشريف بدل
زر و نقره پيش آورد و ايجاب قبول شد بعده ميان
ايشان فسخ بجانب پدر پسر كرد زر و نقره طلب ميكند
وآنچه ستده است باز ميدهد حق طلب چيزي كه فرستاده
است اورا رسد يا نه جواب در قنيه ميكويد حا حق طلب
باشد چيزي كه فرستاده است پس پدر دختر طلبيد
سوال چيزي كه بدل زر و نقره كه داده است حق طلب باشد
يا نه جواب در قنيه ميكويد اورا نيز طلب باشد وستاند سوال
اكر دخت كلا پدر دختر تلف كرد بعده هر يكي را حق رجوع

باشد یانه جواب درقنیه میکوید حق رجوع نباشد فصل
سیوم دربیان مهر سوال مردي عورتي رانکاح کرد بغیر
مهر جایز باشد یانه جواب درکنز میکوید روا باشد سوال مهر
چند درم است جواب درکنز میکوید اندک مهر ده درم
شرعي است وبسیار مهر هرچه براي زیادتي از درم شرعي
راضي جانبي تعین کنند سوال مردي دختر را بمهر مثل
بمردي نکاح کرده داد بعده دختر بالغ شد مهر خود از
شوهر طلب میکند شوهر جواب میکوید که مهر تو در وحالت
صغیر تسلیم پدر تو کردیم وپدر نیز قبول کرد عورت
مذکوره را رسد یانه جواب درفتاوي خاني میکوید که نتواند
سوال شوهر مهر که پیش از ان خسر خود را داده بود طلب
میکند یانه جواب درفتاوي خاني میکوید شاید سوال
مردي عورتي را نکاح کرد وذکر مهر نکرد یا کفت میان
ما مهر نباشد بدین شرط نکاح کرد بعد دخول طلاق
کفت چه لازم آید برین شرط جواب درکنز میکوید مهر مثل

لازم آید سوال عورتي مهر خود بعد از مردن شوهر خود
بخشید روا باشد یانه جواب درفتاوي خاني میکوید روا باشد
سوال بنده وکنیزک ومکاتب ومدبر وام ولد بغیر رضاء
مولا نکاح کند روا باشد یانه جواب موقوف اکر مولا روا
دارد روا باشد واکر دور کند دور شود واکر بنده خود را
مولا اذن کرد بخواستن عورت حره بنده من کو ربدان
مهر فروخته شود سوال اکر بنده تسري میکند بغیر اذن
مولا روا باشد یانه جواب درفتاي امام زاهدي میکوید
روا باشد اکر بنده ماذون باشد سوال بنده را چند عورت
روا باشد جواب درهدایه میکوید دو عورت سوال
اکر بنده غلام وکنیزك خویش را نکاح میکند بغیر اذن
ورضاء مولي باشد یانه جواب درکنز میکوید روا نیست
سوال کافري بغیر کواهان ویا درعدت کافر دیکر عورتي
میخواهد روا باشد یانه جواب درمیان ایشان رواست
اکر اینچنین کافري با عورت خود مسلمان شد همان

نکاح قایم دارند یا نه و یا نکاح حدید کنند جواب همون
نکاح قایم دارند مکر آنکه میان ایشان قرابتی بنزدیك
باشد سوال اکر عورت کافره مسلمان شد شوهرا ورا
عرض اسلام کنند اکر اسلام نیارد طلاق افتد یا نه
جواب طلاق افتد سوال مادر و پدر با خورد کان صغیر اند
یکي درمیان ایشان مسلمان شد خورد کان دیکر تبع
مسلمان شوند یا نه جواب در کنز میکوید تبع مسلمان شود
اکر مادر مسلمان شد تبع پدر نباشد فصل در خدمت
کنیزك سوال مردي دو عورت دارد یکی بکر دوم ثیبه
قسمتی میان ایشان برابر باشد یا نه جواب در کنز میکوید
برابر باشد سوال اکر مردي راد و عورت نکاح داشت
یکی پیر و یکی جوان میان ایشان برابر باشد یا نه جواب
در کنز میکوید برابر باشد سوال مردي یك عورت
در نکاح داشت پیر کشت و عورت جوان در نکاح
آورد قسمت میان ایشان قدیم و حدید برابر باشد یا نه
جواب

جواب در هدایه میکوید برابر باشد سوال اکر مردي یک عورت
در نکاح دارد و د تسري نیز در نکاح دارد قسمت میان
ایشان چکونه باشد جواب در کنز میکوید دو روز از آن حره
باشد و یکیک روز در قسمت کنیزکان باشد سوال عورت
حره در نکاح مردي دارد و تسري هم در خانه دارد دختر
میکوید که خانه علي احده مرا بده تواند که خانه علاحده
طلب کند یا نه جواب در فتاوي و خلاصه میکوید تواند
زیرا که کنیزک همچو متاع خانه است سوال اکر مردي مسافر
شد میخواهد که حرام بیزم برابري حز میکوید برمي
روم کنیزک میکوید ما رویم مرد مخیر باشد هر کرا خواهد
برابر خود برد یا نه جواب در کنز میکوید افضل آنست که قرعه
باندازد کسي که قرعه افتد همو برابر خود برد در سفر
سوال اکر عورت قسمت و نوبت خود بعورتي دیکر
بخشد روا باشد سوال اکر بعد بخشیدن رجوع میکند یعني
بکردد حق رجوع باشد یا نه.. جواب در کنز میکوید

[illegible] تبع المسلمین

رجوع باشد سوال مردي عورت خود را بر بستر طلبيد
وعورت بي فرماني شوهر كرد بر بستر نيامد مرد عورتی
وباكنيزكی كه نوبت او نبود او را طلبيد روا باشد يا نه
ومرد بزكار شود يا نه جواب در فتاوي صيرفي ميكويد
روا باشد ومرد بزه كار نشود سوال مردي چهار عورت
دارد علاحده خانه روا باشد يا نه جواب روا باشد فصل
در بيان رتها سوال اكر مردي دو زن دارد هر يكی خانه
علاحده طلبيد شوهر مخير باشد واكر خواهد علاحده
بدارد يا نه جواب در جامع صغيري ميكويد شوهر مخير
باشد اكر خواهد يكی بدارد واكر خواهد علاحده بدارد
فصل در بيان رضاع سوال رضاع چيست جواب در كنز ميكويد
مكيدن بچه از پستان عورت در وقت مخصوص شير سوال
مدت رضاع كه بچه را شير حلال است چند سال است
جواب در كنز ميكويد مدت رضاع در حق پسر دو ونيم
سال است ودر حق دختر دو سال است بروايت

صحیح

صحیح سوال عورتی پسر بيكانه را پستان خود در مدت رضاع
در دهن در آورد ونمي داند كه شير خورده است يا نه حرمت
نكاح ثابت شود يا نه يعني آن زن ودختر آن زن در نكاح
ان پسر در آيد يا نه جواب در كافي ميكويد كه حرمت ثابت
شود وسبب رضاع كسي كه در نكاح در نيايد فصل در بيان
طلاق سوال طلاق چيست جواب در كنز ميكويد دور كردن
قيدي كه ثابت است از روي شرع سوال در حق حره
چند طلاق است ودر حق جاريه چند يعني بنده را
چند جواب در كنز ميكويد حره را سه طلاق است ودر حق
جاريه دو طلاق است سوال مردي دو عورت نكاح
دارد و صحبت وخلوت بهر دو كرده است يكی از دو زن
طلاق داد پس وطی كرد يكی از ان دو زن مذكوره را
طلاق بران دو زن واقع شود يا نه جواب در قنيه ميكويد
بر كسی واقع نشود زيرا كه يك طلاق حرام نميكرداند
وطی را بخلاف سه طلاق سوال اكر مردي دعوي ميكند

بر عورت نگاه را و عورت منکر است بعضی که میان
ایشان هستند به پسندان مرد از آن دارم که طلاق گوید
مر آن زن را الفاظ ان اقدار نکاح باشد سوال اگر مردی گفت
هر چه مرا حلال است بر من حرام است بر عورت او بغیر
نیت طلاق واقع شود یا نه جواب طلاق شود سوال مردی
گفت که حلال خدایی بر من حرام است و نیت طلاق ندارد
طلاق واقع شود یا نه جواب در فتاوی نادر میگوید طلاق
واقع شود بنزدیک مشایخ کبار اگرچه نیت نداشت
و نزدیک بعضی مشایخ طلاق واقع نشود سوال
مردی را اکراه کرد بلت زدن و حبس کردن که طلاق
گوید پس خوف آنست که در خط نوشته شود که فلان
بن فلان زن طلاق طلاق واقع شود یا نه جواب
در فتاوی ظهیری میگوید طلاق واقع نشود زیرانکه
کتابت قایم می شود مقام عبارت باعتبار حاجت
و اکراه حاجت نیست سوال اگر خط بشت بدان اقرار

سه طلاق در حالت حبس کردن طلاق واقع شود یا نه
جواب در فتاوی سراجی میگوید طلاق واقع نشود
سوال اگر در حالت حبس اقرار بطلاق کرد و در دل ندارد
طلاق واقع شود یا نه جواب در فتاوی خانی میگوید طلاق
مکروه هست فصل در بیان خلع سوال چیست جواب در کنز
میگوید جدا شدن عورت از نکاح بسه طلاق و اگر مقابله
خلع میکند طلاق باین افتد سوال مردی کنیزک مردی
در مقابل مهر خلع کرد و کنیز مذکور مهر مقابله طلاق
بخشید طلاق واقع شود یا نه جواب در ذخیره میگوید
طلاق شود و مهر ساقط نشود زیرانکه مهر حق مولی
است حق کنیزک نیست فصل در بیان ایلا منع کردن
سوال ایلا چیست جواب در کنز و در فتاوی خانی میگوید
ایلا منع کردن نفس خود را نزدیک شدن عورت
خود بسوگند سوال اگر مردی سوگند طلاق خورد
که یکبار با منکوحه نزدیکی نکنم و بعده بنزدیکی کرد

چه لازم اید جواب در کنز میکوید کفارة لازم آید سوال اکر کفارت
میدهد عورت جدا نشود و سوکند ساقط شود سوال
اکر مردی عورت خود را کفت فروختم من از تو بسه طلاق
بدل مهر تو و نفقه بمدت توبس زن بر طریق جواب کفت
فروختم من مهر خود را و نفقه عدت طلاق واقع شود
یا نه جواب در کنز میکوید و در فتاوی ظهیری نیز میکوید
اختلاف است فاما فتوی بر ینست که واقع شود فصل
در بیان عنین سوال عنین کرا کویند جواب در کنز میکوید
عنین آنست که رسیدن نتواند سوی عورت ثیبه
یعنی غیر بکر و نه رسیدن عورت بکر و با رسیدن
عورت تواند بسوی ثیبه نه اکار را سوال اکر عورتی
میکوید که شوهر خود را در بستر ذکر ندیده یافت در حال
تفریق شود یا نه جواب در کنز میکوید در حال جدا
شود اکرچه نیت طلاق ندارد سوال اکر مردی عنی
باشد یا خصی کردند و عورت او میخواهد که جدا

شو چه کند جواب در کنز میکوید یکسال مهلت دهند
و تمام سال شب و روز برابر عورت باشد و اکر در ایشان
مذکوره یکی را زحمت پیدا شد محسوب نباشد آن
مقدار که روزها در زحمت کذشته باشد از سال دیکر
شمار کند اکر شوهر مذکور در سال وطی کند عورت
جدا نشود و اکر یکبار هم وطی نکنند جدا شود و تفریق
اکرچه سه طلاق نکوید سوال اکر مردی کفت که من وطی
کردم و زن منکر است درین قول مرد را بس است
یا نه جواب در کنز میکوید اکر زن بکر باشد زن مخیر باشد
و اکر زن ثیبه باشد تصدیق داشته شود شوهر بس
سوکند جواب اکر مردی مغیوب یا زن مغیوب کسی
را اختیار تفریق باشد یا نه جواب در کنز میکوید هیچکس
را اختیار نباشد فصل در بیان عدت سوال عدت چیست
جواب در کنز میکوید تربص است سوال اکر مردی زن خود را
بعد دخول مطلق ثلثه کند عدت چند روز باشد

جواب در کنز میکوید اکر حره باشد سه حیض واکر حیض
نمي بیند سه ماه واکر حامله باشد تا وضع حمل ودر مدت
متوفاء هاز وجها چهار ماه وده روز وکنیزك را دو حیض
ان زن کم شوهر مرده باشد
واکر حیض نمي بیند یک نیم ماه مثل عدت حره سوال
اکر مردي با عورتي وطی نکرده است سه طلاق کفت
بغیر عدت اکر شوهر دوم خواهد باشد یا نه جواب
در ینابیع میکوید روا باشد زیرا انچه در حق او عدت
عدت نیست سوال اکر عورت زمیته مسلمان شد در حق
او عدت باشد یا نه جواب در کنز میکوید به نزدیك امام
اعظم رضی الله عنه عدت نباشد ونزدیك امام
یوسف وامام محمد عدت باشد سوال اکر عورت
زمیه در حق زمیه عدت یا نه جواب در کنز میکوید
که عدت باشد فصل در بیان نفقه سوال نفقه وکسوة
زن بر شوهر چه مقدار لازم آید جواب در کنز میکوید
مقدار حال او واجب شود سوال مردي غایب شد ومال

او حاضر است وعورت او بغیر رضا شوهر اندازه قوة خود
فرزندان صغار وقوت کنیزکان خدمتکاران خرج میکند
روا باشد یا نه جواب در سراجي میکوند روا باشد تا آنك
پش قاضي خبر نکند وقاضي نفقه باندازه هریك معین
کند تا خرج کند سوال نفقه کنیزکان خدمت مستوره
چند نفر را دهد جواب در سراجي میکوید ودر فتاوي
ظهیري میکوید اکر عورت حره مستوره باشد دو کس را
نفقه بدهد سوال رومال افریشمي پوشیدن واستعمال
کردن مکروه باشد یا نه جواب در مجموعه میکوید مکروه
باشد بقول مختار ودر صلوه مسعودي میکوید از بند
افریشمي پوشیدن حرام است فصل در بیان نظر کردن
سوي عورت اجنبیه سوال مردي عورت اجنبیه را نظر شهوت
میکند روا باشد یا نه جواب در کنز میکوید به بینم اکر نظر
شهوت میکند روا نباشد بلك حرام است فاما نظر حاکم
وکواهان وطبیب بر عورت اجنبیه را نظر کردن روا

باشد سوال اگر مردی بسوی حلال خود خواه زن تسری از سرت
سر تا قدم نظر شهوت یا غیر شهوت میکند روا باشد وحلال
باشد یا نه جواب در کنز میگوید روا باشد سوال اگر مردی عورت
را دست می مالد و عورت مرد را می مالد تا حرکت شدند مباح
باشد یا نه جواب در ذخیره میگوید مباح باشد بقول امام
اعظم رضی الله عنه سوال اگر مردی ایمن از شهوت نظر کردن
بسوی عورت زمیه که دو رحم محرم او را مکروه باشد یا نه
جواب در ذخیره میگوید مکروه باشد سوال اگر مردی کنیزکان
و یا ام ولد ازان مردی نظر میکند او ایمن است از شهوت
روا باشد یا نه جواب در ذخیره میگوید روا باشد سوال اگر مردی
روی و کفت دست عورت اجنبیه نظر کرد روا باشد یا نه
جواب در ذخیره میگوید روا باشد سوال سوال مردی برعورت
اجنبیه مصافحه میکند و یا دست خود بدست ان عورت
می مالد روا باشد یا نه جواب در جامع الکبیری میگوید
اگر عورت جوان یعنی بر شهوت است روا نیست و اگر عورت

بپراست روا باشد همچنین است اگر مرد بپراست و ایمن از
شهوت و عورت جوان است روا باشد سوال اگر مردی کنیزک
بها خرید و یا از دار حرب اسیر کرد آورد و اسلام عرض نکرد
وطی کردن بدان کنیزک و نظر شهوت کردن و دست
بر اندام مالیدن روا باشد یا نه جواب در کنیزک میگوید
روا نیست سوال اگر عورت کنیزک فروخت و یا مرد
کنیزک پاکیزه فروخت و مشتری یقین میداند که رحم آن
کنیزک فارغ است از آب منی دیگر اگر بی استبرای بدین
کنیزک که مشتری مذکور فراهم آید روا باشد یا نه جواب
در محیط میگوید روا باشد سوال کشت دیت لازم شود
یا نه جواب در فتاوی ابو لیث سمرقندی میگوید اگر سگ
اول بار گزیده است کشتن روا نیست هر که او را کشد ضامن
شود سوال اگر دیواری بر مردی افتاد دیت بر خصم دیوار
لازم شود یا نه جواب در فتاوی ابو لیث سمرقندی میگوید
اهل محلت اعلام کردند خصم دیوار راست نکرده اگر برین

مردي افتاد ويت لازم شود والا نشود سوال اگر مردي كربه را
بكشد سبب اندك كبوتران كه مي خورده باشد ويا انكه پيوسته
فساد ميكند روا باشد يانه جواب در فتاي سمرقندي ميگويد
روا باشد فاما بكارد وتيز ذبح كند واگر غير كارد ذبح كند
يا تلف كند مكروه باشد سوال اگر مورچه ازار رساند و
يا كژدم كه هنوز نگزيده است ميكشند روا باشد يانه جواب
در فتاوي ابو ليث ميگويد روا باشد سوال اگر مردي عورت
غير برا ديد كه با مردي زنا ميكند واواز براورد وايشان
از كار بد نگريختند درين صورت كشتن مرد زاني را
مباح باشد يانه جواب در فتاوي خاني ميگويد مباح
باشد سوال اگر مردي دزدي ديد كه در ديوار مردي
در شب سوراخ ميكند او را اواز براورد ود رد نگريخت
درين صورت كشتن دزد مباح باشد يانه جواب
در فتاوي خاني ميگويد مباح باشد سوال اگر مردي موي
سر خود دارد و موي ها ديگر با موي خود وصل مكروه باشد

يانه

يانه جواب در نوادر ميگويد مكروه باشد سوال فرمودن خدمت
خادم چيزي كه مقدور نباشد مكروه باشد يانه جواب
مكروه باشد سوال اگر مردي غازي پير شد و غضاب
سياه ميكند يعني موي سياه ميكند مكروه باشد يانه
جواب در ذخيره ميگويد مكروه نباشد زيرا انچه نمودن
چشم دشمنان سوال اگر مردي خضاب براي دلداري عورت
ميكند تا عورت دوست دارد مكروه باشد يانه جواب در ذخيره
ميگويد روا باشد بغير كراهيت بقول مختار سوال اگر سرمه
سياه از جهت زينت ميكند مكروه باشد يانه جواب در ذخيره
ميگويد مكروه باشد سوال مردي زراعت درو كرد وخوشها
افتاده ماند وادميان بغير اذن صاحب زراعت خوشه
مي چينند روا باشد يانه جواب در فتاوي و در ذخيره ميگويند
پاكي نيست سوال خوردن ماهي وهرچه در ميان آب دائم باشند
وحيات آن بغير آب ممكن نباشد در ديار ما ماهي ميگويند
اگرچه ماهي بزرگ است كه انرا لوحه گويند خوردن روا باشد

یانه جواب در قران خانی میکوید خوردن روا باشد زیرانچه
ماهی میکویند سوال خوردن ماهی خورد مکروه باشد یا حرام
جواب در سیر الکبیری میکوید مکروه باشد نزدیک امام
اعظم رحمة الله علیه زیرانچه تلخه واستخوان وصلب مکروه
است سوال ذمی رابرای نفقه مسلمان جبر کند یانه ونفقه
چند نفر لازم آید جواب در خزانة الفقه میکوید جبر کند ونفقه
هفت مسلمان برذمی لازم آید یکی پدر دوم برادر سیوم جد
چهارم جده پنجم ولد صغیره ششم بنت هفتم خواهر سوال
مدت حمل چند سال است جواب ذرکنز میکوید اکثر مدت
حمل دو سال است واقل مدت شش ماه سوال حضانت
چیست جواب درکنز میکوید حضانت برورش کردن بچه
است سوال حق برورش بچه مذکورکرا باشد جواب درکنز
میکوید حق مادر باشد بعد پدر باشد بعده خواهره
پدر صلبی وبطنی باشد بعده خواهر پدری باشد بعده
خاله باشد بعده عمه باشد سوال حق بچه برورش تا چند

سال باشد جواب درکنز میکوید تا هفت سال باشد سوال
مکروه حرام است یا نزدیک حرام است جواب بقول امام
اعظم وابو یوسف رحمهم الله وبقول امام محمد هر مکروهی
که هست حرام است سوال اکر مردی فعلی که آن مکروه است
ویا چیزی مکروه است میکند مستحق عذاب باشد یانه
جواب در فتاوی معزی میکوید مستحق عذاب نباشد
سوال اکر مکروه راحلال بداند کافر شود یانه جواب در فتاوی
معزی میکوید کافر نشود زیرانچه کراهیت مکروه بنص
قطع ثابت نشده است سوال حکمت چیست که حق تعالی
پنج نماز را فریضه کردانیده جواب هول قیامت پنج اند یکی
هول نزع جان دوم تاریکی کور سیوم قایم شدن قیامت
چهارم هول حساب پنجم هول کذشتن بر پل صراط پس حق
تعالی هر پنج نماز را بر امت محمد علیه السلام فرض کردانید
تا ازین پنج هول نجات یابند نقل من قراخانی سوال روغن
بوسر کردن در اوند ز رونقره مرد وزن را مکروه باشد یانه

جواب در کنز میکوید مکروه باشد **سوال** اکر بر سیری طعام
میخورد مکروه باشد یا نه **جواب** با مدن مهمان بعد خوردن
طعام مقدار حاجت از جهت موافقت مهمان تا خجل نشود
یا میخواهد که فردا روزه بدارد بقدر حاجت میخورد **مسل**
بعد از سیری درین صورت حرام باشد یا مکروه **جواب**
در ذخیره میکوید مکروه باشد **مسل** اکر مردی در نماز سلام
امام را در رکعت سیوم دریافت یک رکعت با امام بکذارد
باقی دو رکعة علاحده بکذارد و التحیات یک یک بخواند
و قران نیز بخواند و همچنین نماز ظهر و عصر و خفتن
اکر یک رکعت با امام پیوست باقی با قرات بکذارد و
التحیات بخواند بعد استاده شود امام دو رکعت باقی
یک رکعت اول با قرات دوم بغیر قرات بخواند و التحیات
بخواند و سلام دهد نقل من فتاوی سراجی و خزانة
الفقه **سوال** اکر مردی وقت خوردن طعام میانه نان میخورد
و کرانها میکذارد و یا طعام کرم است فف می زند یا کار

ومیان

ومیان می مالد بعد فراغ طعام نان نمی خورد و یا میخورد
مکروه است یا نه **جواب** در ذخیره میکوید مکروه باشد **سوال**
شستن دست پس از طعام و بعد از طعام مستحب باشد یا نه
جواب در ذخیره میکوید مستحب است بر حکم حدیث پیغمبر
علیه السلام بقول مختار **سوال** پاک کردن دست با آرد یا با اشنان
امده است یا نه **جواب** در نوادر حسامی میکوید پاکی نیست
سوال اکر مجلس پیران و جوانان نیستند پیش از طعام پیران
اغاز کند و یا جوانان **جواب** در آب القاضی میکوید اول طعام
اغاز از جوانان کند و بعده از طعام اغاز پیران کنند **سوال**
پیش از طعام و بعد از طعام شستن بر رو مالیدن روا
باشد یا نه **جواب** در آب القاضی میکوید دست بر رو مال نمالد
و اکر بمالد مکروه باشد **سوال** اکر مردی کل میخورد مکروه
باشد یا نه **جواب** در ذخیره میکوید مکروه باشد بر حکم
حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم مَنْ اَكَلَ الطِّيْنَ فَكَاَنَّمَا
اَكَلَ لَحْمَ اَبِیْ آدَمَ معنی چنین باشد پیغامبر فرمود علیه السلام

هر که کل بخورد پس چنانستی که خورده باشد گوشت پدر آدم علیه السلام
سوال نمک بر نان میدارد مکروه باشد یا نه جواب در فتاوی
سمرقندی میگوید مکروه باشد زیرا نچه اهانت نان میشود
سوال معلق کردن خانچه زیر کاسه داشتن مکروه باشد
یا نه جواب در فتاوی سمرقندی میگویند مکروه باشد سوال
اگر هوای تابستان میوهای زیر درختان افتاده و میوه
مذکور دیر نمی ماند و کسی نگهداشت میوه نمی کند اگر انجا
میوه مذکور بقدر حاجت از زیر درخت بغیر اذن خصم
می ستاند و میخورد روا باشد یا نه جواب در فتاوی سمرقندی
میگوید باکی نیست فاما میوه اگر زیر درخت دیر می ماند
و دری قطعت هست غیر اذن ستدن (گرفتن) و خوردن مکروه بلک
حرام باشد سوال اگر تکیه طعام خوردن مکروه باشد یا نه جواب
در فتاوی تجنیس میگوید باکی نیست زیرا نچه پیغامبر علیه
السلام روز جنگ خیبر تکیه طعام خورده اند فاما اگر تکبر
میکند مکروه باشد سوال اگر مردی را ظالم برای خوردن

طعام

طعام میطلبد و آن مرد نرود ظالم او را مضرت رساند اگر از
جهت خوف ظالم میرود و میخورد روا باشد فاما مکروه سوال
اگر مردی میوها هدیه کرد سوی پسر که صغیره است
مادر و پدر را نچه را خوردن میوها حلال باشد یا نه
جواب در واقعات حسامی میگوید حلال باشد سوال
اگر مردی چیزی از طعام هدیه کرد سوی مردی غالب
گمان انکه مال او حرام است او را نمی شاید که قبول کند
هدیه روا باشد یا نه جواب در فتادی خانی میگوید
نشاید که قبول کند بلک حرام است اگر خورد سوال استاد
چیزی از جنس خوردن از شاگردان صغیر ستاند
یعنی طلب میکند یا انکه بچگان جمع خود می آرند برای
معلم مید هند حلال باشد یا نه جواب در خلاصه میگوید
حلال باشد سوال چونه خوردن با برگ تنبول مباح است
یا حرام جواب در بوستان فقه میگوید خوردن مباح است
زیرا نچه بغیر چونه اصل تنبول نمی شود و مناسب ان قاضی

حسام الدین مرحوم است سوال در نظر چه فرمان میدهی فتوی
چکونه است از راه شرع حکم چکونه است و اوصاف وصف
او کدام هست جواب مباح است یا حلال یا حرام سوال اکر مردی
میان مردمان نشسته است و چند نفر آن مسلمانان نیز
برابر او نشسته اند چیزی طعام خوردنی مهمانان آورده
شد در میان آن مردمان تنها هم میخورد مکروه باشد
یا نه جواب در فتاوی عیون میکوید مکروه نباشد بلک
حلال است سوال اکر مهمان طعام میخورد بغیر اذن صاحب
طعام نان و یا ناخورش پیش دیکری می اندازد و یا از پیش
خود کوکان خود را اندازد روا باشد یا نه جواب در فتاوی
عیون میکوید روا باشد و در دستور القضاب میکوید
مادام که رضاء خصم صریح نباشد حرام است سوال
اکر در آب روان جوبی هوای شده می رود مردی آشنای
کردان جوب را کرفته کشید نفع کرفتن از آن جوب کسی
را که کشیده است روا باشد یا نه جواب در خلاصه میکوید

روا باشد مکر آنکه آن جوب را قیمتی باشد آن زمان نفع کرفتن
مکروه باشد سوال در طعام خوردن چند چیز فرض است
جواب خلاصه میکوید چهار چیز است یکی وجه حلال دوم
رضاء حق تعالی بدان طعام شناختن رزق سیوم داده
خدای تعالی دانستن چهارم شکر کفتن بعد از طعام
خوردن سوال در خوردن طعام چند چیز سنت است
جواب در خلاصه میکوید چهار چیز سنت است اول بسم الله
الرحمن الرحیم کفتن دوم بپا چپ نشستن سیوم بسه انکشت
خوردن چهارم انکشتان لیسیدن سوال در خوردن طعام
چند چیز ادب است جواب خلاصه میکوید چهار چیز آداب
است اول طعام پیش خود بخورد و پیش غیری نخورد
دوم لقمه خورد برداشتن سیوم خاییدن سخت چهارم
نظر نکردن روی بر دروازه وقت خوردن طعام سوال
اکر یکی طعام یا میوه در او ند خود کرد بر مردی فرستاد و او

میخواهد که هم بران بخورد فاما صاحب طعام طعام ومیوه
رضاء اوند نداده است روا باشد یا نه جواب در فتاوی سراجی
میکوید اگر ان طعام ومیوه تر شده باشد در خوردن
آوند غیر رضاء صاحب طعام روا باشد واگر خشک باشد
روا نباشد مکروه است سوال پوشیدن زر ونقره وحلیه
تیغ اگر مردی نقره می پوشد روا باشد یا نه جواب در کنز
میکوید غیر سلطان وغیر قاضی روا نباشد سوال اگر مردی
انکشتری زر می پوشد روا باشد یا نه جواب در کنز میکوید
مکروه باشد حرام است سوال اگر حلیه تیغ بزر ونقره
مردی دست میکرد روا باشد یا نه جواب در مجموع میکوید
روا باشد سوال پوشیدن حریر یعنی افربشمی برای
دفع کردن خوی وآب منی ویا آب وخوی میدارد
روا باشد یا نه جواب روا نباشد سوال اگر مردی با زن
خود فراهم اید غسل جنابت کردن تا از وقت نماز روا باشد
یا نه جواب در کفایت الاسلام میکوید روا نباشد زیرانکه

پیغمبر

پیغمبر فرمود علیه السلام هر که از غسل جنابت تاخیر کند
تا کذشتن یک وقت نماز هر کامی بزند فریشتکان
از وی دور شوند وزمین از وی بنالد نعوذ بالله
منها اگر او را اجل رسد مردار مرده باشد سوال اگر بعد
از فراغ وطی زن غسل جنابت بجاء آرد پیش از وقت
فوت شدن یک وقت نماز چه ثواب یابد جواب
در کفایت الاسلام میکوید ثواب بسیار یابد ویک
قصری برای ان بنده بنا کند پیغامبر فرمود صلی
الله علیه وسلم که دران کوشک جنب باشد پیغامبر
فرمود صلی الله علیه وسلم که هر بار که وطی کند هر بار
غسل جنابت کند زن ومرد را نیز ثواب باشد سوال
اگر کافری با جنب مسلمان شد غسل واجب شود
یا نه جواب واجب باشد سوال غسل روز ادینه وروز
عیدین وروز عرفه نزدیک احرام خانه کعبه سنت است
یا نه جواب در کنز میکوید سنت است سوال اگر اول روز

ادینه غسل کرد و در کار دنیا مشغول شد وضو جدید کرد
در نماز رفت ثواب غسل یابد یا نه جواب در تنبیه میکوید ثواب
غسل جمعه نیابد سوال آب را چند صفت است جواب در کنز
میکوید سه صفت است اول رنک دوم مزه سیوم بوي
اکر یک صفت از آب کشت وضو غسل دران آب روا باشد
یا نه جواب در جامع کبیري میکوید روا نباشد سوال میان
آب پاک برک درختان افتاد آب متغیر شد وضو کردن
روا باشد یا نه جواب در جامع کبیري میکوید روا باشد
سوال جانوري در آب بمیرد و آنرا خون نیست چنانچه
زنبور و مکس و عقرب و ماهي و جز آن و اماس بکرفت
و ریزه شد آب پلید شود یا نه جواب در جامع العیون
میکوید پلید نباشد سوال اکر مردي خواب کیرد و از
دهن او آب جدا شد بجامه رسید آن آب پاک است
یا نه جواب در سراجي میکوید پاک است اکرچه از دهن
جنب باشد سوال اکر جنب بجهت دلو درون چاه آمد پاک

شو

شود یا نه جواب در کنز میکوید آن مسئله را سه قول است نزدیک
امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه مرد پاک نشود و آب پاک
ماند بچنانچه بود و نزدیک امام محمد رحمة الله علیه مرد
پاک شود و آب پاک ماند چنانچه بر سر موي و استخوان
آدمي مرده و جیون مرده پاک است و یا پلید در جامع قنون
میکوید پاک است اکرچربي نباشد سوال اکر اینچنین موي
و استخوان در آب افتد پلید باشد یا پاک جواب در جامع
القنون میکوید تا موي و استخوان باشد بعده از آن آب
استعمال کند سوال پشک شتر و یا کوسفند در آب افتاد
آن آب پاک است یا پلید جواب در جامع القنون میکوید اکر
زود بکشد آب پاک است و اکر نه پلید سوال اکر افکنده
کبوتر و یا کنجشک خانی در آب افتد آب پلید باشد یا نه
جواب در جامع القنون میکوید پاک باشد سوال پس خورده
پس خورده
آدمي مسلم و کافر پس خورده اسب و جانوري که کوشت
او حلال است خواه خانکی خواه دشتی باشد پاک است یا پلید است

جواب درکنز میکوید پاک است سوال پس خورده خوک وسک
وشیر ویوز یعنی چیترا و پرا و شغال وبوزنه وکربه دشتی
وکربه خانکی پاک است یا پلید ست جواب درکفایت الاسلام
میکوید پلید است سوال پس خورده جنب وزن حیض
ونفاس پلید یا پاک است وضو کردن دران آب روا
باشد یا نه جواب درکفایت الاسلام میکوید پاک است
سوال پس خورده زاغ وغلیواز عقاب وکرکس وبازوشا
وشاهین وجرغ که دشتی باشد خوردن روا باشد یانه
جواب درکفایت الاسلام میکوید پاک است سوال پس خورده
خر واشتر مکروه است سوال خصی کرده اسپ دستور
روا باشد یا نه جواب روا باشد زیرانچه خصی کردن جهت
پای مرد مانرا نفع می باشد سوال خر کشتی را بر مادیان
اسپ می شاند روا باشد یا نه جواب درکنز میکوید روا باشد
مال
زیرانچه قیمت استر زیادت از قیمت خر است نفع مرد
است سوال اکر مردی خواجه سرای را کار می فرماید

ودرحرم

ودرحرم میکذارد روا باشد یا نه جواب روا باشد فامادر
کنز میکوید مکروه است سوال بندکان بزرک محرم باشد
یا نه جواب در فتاوی ناصری میکوید اکر درملک عورت
هستند ادامی باشد فاما پیش آمدن مکروه باشد سوال
اکر بنده از شهوت ایمن نیست درون خانه میرود روا
باشد یا نه جواب درخانی میکوید روا نباشد اکرچه در ملک
عورت است سوال نرد وشطرنج می بازد وبرای دفع
ملال ووقت محافظت میدارند ودرمیان وبنت
روا باشد یا نه جواب در فتاوی شاملی میکوید روا باشد
فاما مکروه باشد بقول مختار سوال اکر بنده ماذون
کسی را مال وجامه موجود است خود انعام میدهد
بغیر اذن صاحب روا باشد یا نه جواب مکروه باشد بلک
حرام است روا نیست سوال اکر بنده ماذون دعوتی
کند بغیر اذن صاحب ومردمانرا طعام میخوراند
روا باشد یا نه جواب درکنز میکوید روا باشد فاما در ظاهر

روایت مکروه است سوال اکو عورت حامله نقل کرد و بچه
درشکم است و دانسته مي شود که زنده درحق آن عورت
شکم پاره کردن و بچه کشیدن روا باشد یانه جواب درذخیره
میکوید اکو تحقیق بدانند که بچه زنده است ازجانب
پهلوي چپ شکم پاره کنند بچه را بیرون آرند سوال
اکو مردي عورت بکو را بتوعي اب مني درفرج رسانید
وزوال بکر نشد وان عورت راحمل بماند بچه بزرک شد
وراه نمي باید باید که بچه بیرون آرند بکاره یارکود
خوف آنست که هلاک شود مادر بچه درین صورت
بریدن ان بچه را روا باشد یانه جواب در فتاوی ابولیس
سمرقندي میکوید اکو درون شکم مرده است بریدن آن
بچه را روا باشد واکر زنده است روانیست سوال بازنده
جانوري بازرا بازي کنانند مکروه باشد جواب در فتاوي
عیون میکوید روا نباشد فاما اکو بعد از ذبح بازي
کنانند مکروه نباشد سوال اول کسب کدام کرده بود.

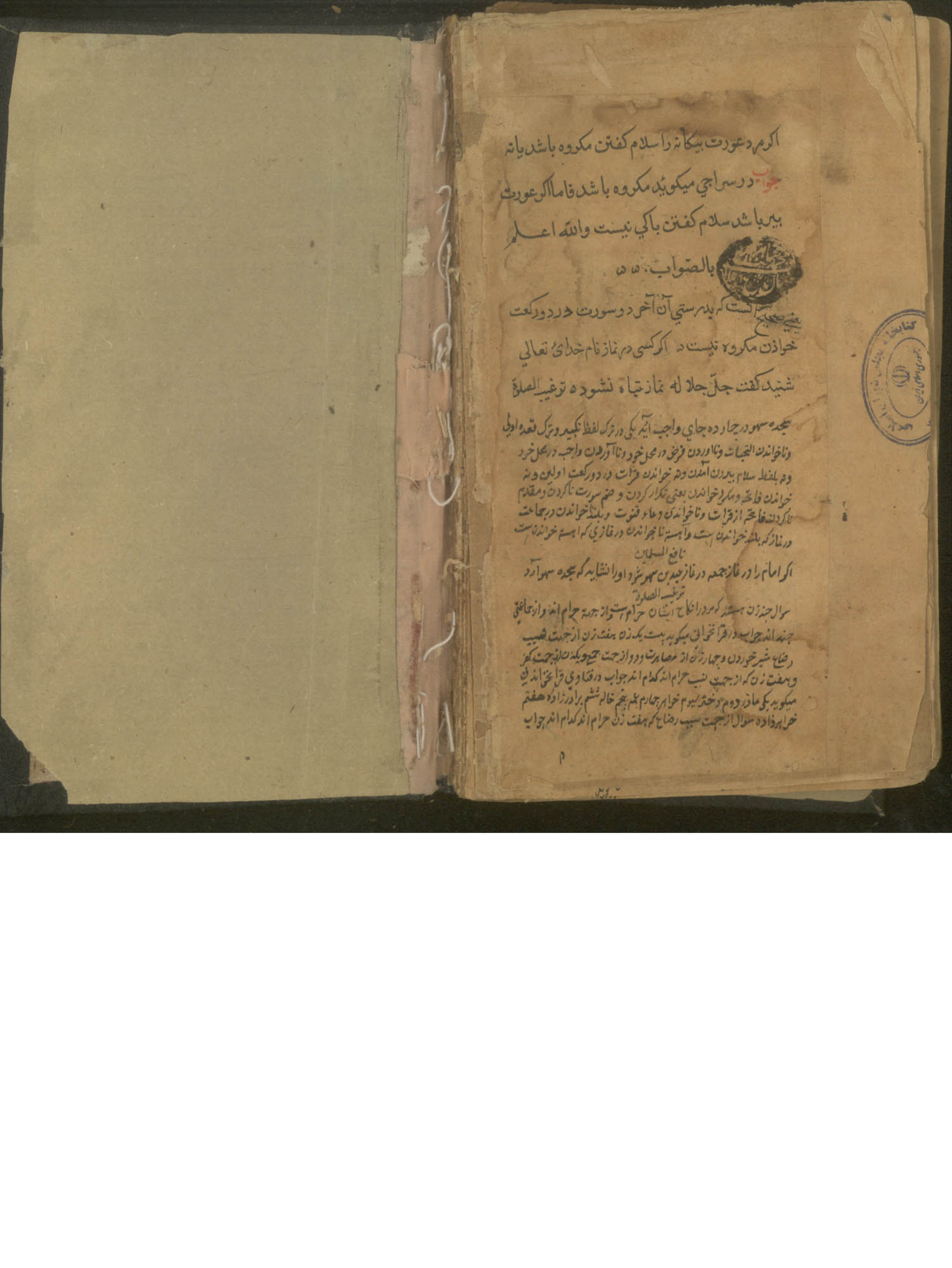
جواب

جواب درذخیره میکوید چون مهتر آدم علیه السلام دردنیا
آمد فرمان مهتر جبرائیل علیه السلام را که از بهشت
دانه کندم مهتر آدم علیه السلام را بده و بیاموز تا زراعت
کند مهتر آدم علیه السلام اول زراعت کندم کاشت و مهتر
جبرائیل علیه السلام آب داد رویید پخته شد درو کرد
ودرخرمن انداخت ومالید و آرد کرد بعده نان پخت
سوال اول تجارت که کرد جواب درذخیره میکوید مهتر
نوح پیغامبر علیه السلام سوال اول جامه که دوخت
جواب درذخیره میکوید مهتر ادریس پیغامبر علیه
السلام دوخت سوال بزاري کدام کدام پیغمبر کرد جواب
درذخیره میکوید مهتر ابراهیم پیغمبر علیه السلام و همه از ان
قوت خود ساخت سوال اول زره که دوخت جواب داود
پیغمبر علیه السلام دوخت سوال زنبیل که دوخت جواب
درذخیره میکوید مهتر سلیمان دوخت قوة خود ساخت
سوال جامه که بافت جواب درذخیره میکوید جامه ریسمان

بی بی مریم پارسای ستید و مهتر عیسی جامه بافت و قوه خود
همه زان ساخت پس معلوم شد که کسب جامه بافتن کسب
انبیاء است سوال کفتن و شنیدن بازیها، در قصل و زدن
دف روا باشد یا نه جواب روا نباشد سوال اکر مردی برای
شنوانیدن خود سرود میکوید دیکر را نمی سنواند مکروه
باشد یا نه جواب در ذخیره میکوید مکروه نباشد سوال
سوال مزمانی در عروسها دف می زنند چنانچه در شب
کار خیر است علامت نکاح دف می زنند روا باشد یا نه
جواب در ذخیره میکوید باکی نیست سوال اکر نوعی بازی
است و اکر از سفر در خانه می آید یا روز عید مطرب پیش
در سرود میکوید مکروه باشد یا نه جواب در ذخیره میکوید
مکروه نباشد زیرا آنکه رسول کفت علیه السلام روز عید
در خانه بودند و معنی جاریه مطرب و یا دهلیز سرود
میکفتند پس آمد ابو بکر صدیق در خانه حضرت رسالت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و کفتند پیش رسول سرود

می شنوند

می شنوند پس معلوم شد بشنوانیدن اندهوك روز
عید است سوال لذت کرفتن از سرود و متقیان را حرام باشد
یا نه جواب در ذخیره میکوید مکروه است بلکه حرام است
سوال سلام کفتن مر کافران را روا باشد یا نه جواب در خلاصه
میکوید روا نباشد مکر آنکه مسلمانی را با کافران حاجت
باشد سلام کردن باکی نیست سوال اکر درویش خواهد
بطمع چیزی سلام میکوید جواب دادن سلام واجب
شود یا نه جواب در خلاصه میکوید روا نباشد سوال
چند محل سلام کفتن روا نیست جواب در پنج محل
سلام نکویند یکی وقت خواندن قران دوم بحث علم
سیوم در حاله بانک نماز تکبیر کفتن چهارم در وقت
خواندن خطبه روز جمعه و هر دو عید پنجم در حمام
وقتی که ستر عورت برهنه باشد و ستر عورت پوشیده
باشد سلام کفتن روا باشد اکر مردی معصیت خود را
کرد جواب کفتن مکروه باشد یا نه مکروه باشد سوال



اگر مرد عورت بیگانه را سلام گفتن مکروه باشد یا نه

جواب در سراجی میگوید مکروه باشد فاما اگر عورت

پیر باشد سلام گفتن باکی نیست والله اعلم

بالصواب ۵ ۵

یعنی صحیح آنست که بدرستی آن آخر دو سورت در دو رکعت

خواندن مکروه نیست ۵ اگر کسی در نماز نام خدای تعالی

شنید گفت جلّ جلاله نماز تباه نشود ۵ ترغیب الصلوة

سجده سهو در چهارده جای واجب آید یکی در ترک لفظ تکبیر و ترک قعده اولی

و ناخواندن التحیات و ناآوردن فرض در محل خود و ناآوردن واجب در محل خود

و نه بلفظ سلام بیرون آمدن و نه خواندن قرات در دو رکعت اولین و نه

خواندن فاتحه و مکرر خواندن یعنی تکرار کردن و ضم سورت ناکردن و مقدم

ناکردن فاتحه از قرات و ناخواندن دعاء قنوت و بلند خواندن در جماعت

در نماز که بلند خواندن است و آهسته ناخواندن در نمازی که آهسته خواندنی است

نافع المسلمین

اگر امام را در نماز جمعه در نماز عیدین سهو شود او را نشاید که سجده سهو آرد

ترغیب الصلوة

سوال چند زن هستند که مرد را نکاح ایشان حرام است و از جهت حرام اند و از جانبی

چند اند جواب در قراخانی میگوید بیست یک زن هفت زن از جهت سبب

رضاع شیر خوردن و چهار زن از مصاهرت و دو از جهت جمع و یکی از جهت کفر

و هفت زن که از جهت نسب حرام اند کدام اند جواب در فتاوی قراخانی اند که

میگوید یکی مادر دوم دختر سیوم خواهر چهارم عمه پنجم خاله ششم برادرزاده هفتم

خواهرزاده سوال از جهت سبب رضاع که هفت زن حرام اند کدام اند جواب

م

